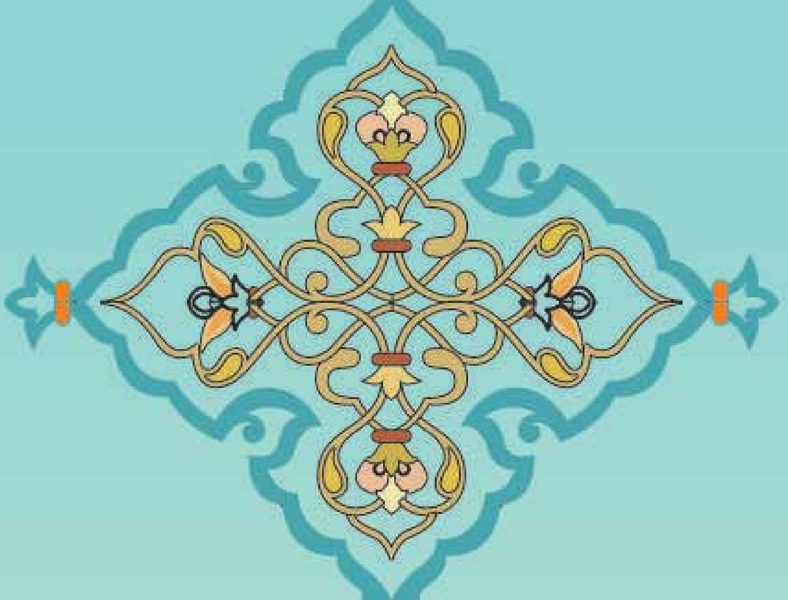


سلسله شرح مفاهیم اسلامی

۸



قیادت اسلامی

مطالعهٔ سیرت نبوی
در پرتو قرآن و حدیث

نوشته: خرم مراد

ترجمه: عبدالرحمن عدیل

قیادت اسلامی

مطالعۀ سیرت نبوی در پرتو قرآن و حدیث

مؤلف: خرم مراد

مترجم: عبد الرحمن عدیل

.

الحمد لله و الصلاة والسلام علی رسول الله

﴿ رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴾

دار الترجمه اصلاح تقدیم مینماید

dartarjuma@gmail.com

معرفی کتاب

نام کتاب : قیادت اسلامی
نام اردوی کتاب : اسلامی قیادت
نویسنده : خرم مراد
مترجم : عبدالرحمن عدیل
تهیه و دیزاین : دار الترجمۀ اصلاح
شمارۀ چاپ : اول
تیراژ : هزار جلد
تاریخ چاپ : حمل سال 1390 هجری شمسی
ناشر : انتشارات اصلاح افکار
بخش نشرات جمعیت اصلاح و انکشاف اجتماعی افغانستان
آدرس : کابل ، خوشحال مینه ، ساحۀ الف ، عقب بلاکهای شاداب ظفر کوچۀ اصلاح
آدرس انترنتی : Email:eslahmilli@gmail.com
dartarjuma@gmail.com

بسم الله الرحمن الرحیم

برای یک سخنران تعین موضوع تقریر کار نسبتاً آسان است، مگر بر سخنران است که مافوق فکر و تصور موضوع دهنده، هرقدر عمق و وسعتی که خواسته باشد به آن بدهد.

مطالعۀ سیرت مطهره در پرتو قرآن مجید ظاهراً موضوع نهایت آسان می نماید. طوریکه چند آیات در این رابطه انتخاب شود. مگر اینکه محترم خرم مراد صاحب حق این موضوع را چگونه ادا نموده است، مطالعۀ صفحات بعدی کتاب برای شما ارائه خواهد داشت.

من هرگاهی که این کتاب را مطالعه نموده ام، آن را بالاتر از معمول یافته ام. نوجوانان، بزرگان، قائدین، کارکنان و همه آنهایی که در راستای اعلای کلمت الله فعالیت دارند، هرگز از اسوۀ رسول الله صلی الله علیه وسلم بی نیاز شده نمی توانند. مگر دور از طریقه های مروج، با روشی که خرم مراد صاحب رهنمود های سیرت را از قرآن کریم اخذ نموده، صرف او می توانست چنین بکند. الله تعالی مقبرۀ او را از نور خویش منور سازد، درجات او را بلند فرماید و با عنایت قرب خویش نوازشش کند.

منشورات برای نخستین بار«قیادت اسلامی» را به چاپ می رساند، تحت یک برنامه ضمن چاپ کتب جدید خرم مراد صاحب، کتبی که توسط ادارات دیگر به نشر رسیده نیز عنقریب نشر خواهیم کرد. مسلم سجاد

مقدمه

امروز قافله های بیشماری از مسلمانان با این عزم در تحرک اند که سفر زندگی خویش را در راستایی طی می نمایند که محمد صلی الله علیه و سلم آن را نشاندهی نموده و شخصیت خود و ساختار اجتماعی خویش را مبنی بر هدایاتی بنا می نمائیم که آن حضرت صلی الله علیه وسلم رهنمایی فرموده اند.

در دنیای امروز که قافلة انسانیت از چندین صد سال بدینسو در راهی گامزن است که با راه آن حضرت صلی الله علیه وسلم مختلف و متضاد است، این کار آسانی نیست. موانع بیشمار و مشکلات بسیار است و راه پوینده کمزور و ناتوان. (سوار خسته و بیمارو پیر است) راه نیز خسته کن است مگر محل تسلی و اطمینان این است که (به پایش ریگ این صحرا حریر است) بناءً با وجود این همه مشکلات بر تعداد این قافله ها پیهم افزایش میدهد و سفر همواره جریان دارد. نام این قافله ها در زبان امروز

تحریک اسلامی است.

هر آن قافله که بخواهد برای انسانیت و خودش شاهراه جدید زندگی باز نماید، برای پیروزی در این راستا ضمن ایمان و یقین، عزم و اراده، عمل و شخصیت، اخلاق و ایثار به یک قافله سالار خوب ضرورت می داشته باشد. طوریکه در هر قدم برای قافله یک نقش پا یعنی نقش مصطفوی رهنما است، به همین ترتیب برای قافله سالار نیز پیروی از همین نقش پا متضمن سعادت و کامیابی می باشد که سالار اول بجا گذاشته است. اگر گفته شود درست خواهد بود که هر فرد این قافله بدرجات گوناگون و در مقامات مختلف امام است و محتاج هدایت و راهنمایی ای است که از همان نقوش پا حاصل می شود.

من در مقامی نیستم که این نقش پا را نشاندهی بتوانم، در این راستا بیشتر از علم توشهٔ تقوی، عمل و تبعیت رسول الله صلی الله علیه وسلم درکار است و من از هر لحاظ از آن تهی دامنم. علماً و عملاً در مورد سیرت رسول الله صلی الله علیه

وسلم چیزی گفتن و یا نوشتن مترادف به نشان دادن چراغ به آفتاب است. چه کسی قادر است که چنین جرئت کند.

مگر آنگاه که به سفر کراچی رفتم در یک تقریب جمعیت الفلاح در مورد سیرت نبی کریم صلی الله علیه و سلم به حیث معلم و قائد به اظهار چند سخنی اتفاق افتاد و مدتی بعد همان سخنان به شکل مسوده ای به من سپرده شد.

من به اهمیت موضوع می دانم لهذا همت نمودم و آن تقریر را بنیاد قرار داده کتابی مرتب نمودم که بنا بر نوعیت و حجم از آن سخنرانی کاملاً متفاوت است که در اجتماع جمعیت الفلاح ایراد شده بود. مگر محرک و اساس خاکة آن را همان سخنرانی فراهم نموده است. خدا کند که از آن ضرورتی از خواسته های تحریک اسلامی تکمیل و برآورده شود.

در آن شاید هیچ سخن نوی نباشد، در مورد سیرت چیز های بسیار زیادی تحریر شده، مگر حکایت آنقدر دلپذیر است که هرچه طویل شود، کم است. سخن درست این است که آنچه باید نوشته شود به تناسب

آن هنوز چیزی نوشته نشده است و همین احساس مرا برای نوشتن آماده نمود تا اگر زیوری از این گنجینه و روشنی ای از این آفتاب توسط من برای کسی میرسد و برایش سود می دهد، چرا از این ثواب محروم بمانم.

ضمناً این یقین نیز بر من به منزلة شلاق کارگر افتاد که همة عزت و دولت در پیروی همین اسوه مستور است.

کاش قافلة امروز در همین در بیا ید.
به پای خواجه چشمان را بمالیم.

بیائید که در قدوم آن حضرت صلی الله علیه وسلم چشمان خود را بمالیم.

من از برادران محترم سید لطف الله صاحب و مسلم سجاد صاحب متشکرم که آن ها زمینة سخنرانی را فراهم نموده و مسودة این تقریر را برایم فراهم نمودند. مگر بیشتر از همه از رفیقة حیاتم لمعت النور ممنونم که در نبود صبر، خاموشی و تعاون او نمی توانستم روز های پیهم از صبح تا شام به این معمول بپردازم.

به درگاه الله متعال دعا می نمایم که

او جل علی شانه این تحفة حقیر را شرف قبولیت عنایت نموده و نخست از همه مرا توفیق عمل به آن عطا فرماید.

خرم مراد

اسلامک فوندیشن برطانیه

حمدو سلام

مقام خویش اگر خواهی درین دیر
بحـــق دل بند و راه مصطفی رو!

اسوهء رسول صلی الله علیه وسلم

الحمد الله نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

شکر و ثنا همه برای اوست که رب العالمین است، آنکه ما را خلق نموده، نعمات شنیدن، نگریستن و اندیشدن را عطا فرمود و امانت اختیار به ما سپرد و برای هدایت ما سلسلهٔ رسالت را پیوسته داشت. ادای سلام و احترام به حضور آخرین رسول او که هدایت رب را برای ما رسانید، ما را به سوی الله تعالی دعوت داد، بشارت داد و وعید شنوانید و در هر نفس برای تعلیم و راه و روش صحیح زندگی وظیفهٔ راهنمایی ما را پیهم داشت.

رسول الله صلی الله علیه وسلم به حیث قائد و معلم

حیات نبی اکرم صلی الله علیه وسلم مانند یک چراغ روشن و نور افروز است(سراجاً منیرا – الاحزاب33: 36) به همین الفاظ قرآن کریم آفتاب را نیز مثال داده است(نوح71: 16- النباء78: 13).

آفتاب چنان یک گنجینهٔ توانائی، حرارت و زندگی است که الله تعالی آن را بر کرهٔ ارض برای همهٔ مخلوق خویش سرچشمهٔ حصول زندگی، حرارت و توانائی گردانیده است. شعاع آن از هر سو و هر جانب یکسان نعمات این گنجینه را پخش می کند، هیچ پهلوی آن طوری نیست که بر پهلوی دیگر ترجیح داشته باشد، بلکه اگر دقت شود نه تقسیم آن به جدول های مختلف

ممکن است و نه مناسب و قرین انصاف.

همین وضعیت را زندگی پیامبر علیه السلام دارد، ایشان صلی الله علیه وسلم برای انسانیت سرچشمۀ زندگی و حرارت اند، زندگی او شان یک وحدت ناقابل تقسیم است. همانند آفتاب از هر جانبی که مشاهده کنید، به هر رخی که نظر اندازید، یکسان وسیلۀ روشنی و هدایت می نماید. صرف اینقدر گفتن کافی است که اوشان رسول الله بودند و به حیثیت رسول وجیبۀ خود را به پایۀ تکمیل رساندند که بلا تردید یک کارنامۀ بزرگ است. به حیثیت رسول الله اسوۀ اوشان(اسوۀ مکمل شان) برای ما اسوۀ قابل اتباع می باشد. برای اندیشه و نظر، علم و برای قلب و روح وسیلۀ سکون و برای عمل نمونه راه ! از این اندوختۀ عظیم کدام جواهرات را انتخاب نماییم، از کدام آن ها دامن خود را پر کنیم و از کدام نوع گل های این چمن گلدستۀ خود را زینت بخشیم. این فیصله هم مشکل است و هم آسان. مشکل از این لحاظ که خزینه لا محدود است و دامن ما محدود، چیزی را می گیریم و چیزی را وامیگذاریم. آنچه می گذاریم نگاه ما اسیر آن می ماند و دل به آن میل می کند. مشکل این نیست که چه چیز را بگیریم بلکه مشکل این است که چه چیزی را بگذاریم. آسان به این لحاظ که هر آنچه را که می گیریم از آنچه که می گذاریم کمتر نخواهد بود.

به هر حال بخاطر تنگی دامن، محدودیت نظر، بنا بر ضرورت های عصرو زمان و برای سهولت مطالعه و فیض یابی خویش، ما مجبور می باشیم که زندگی آن حضرت صلی الله

علیه وسلم را به بخش هایی تقسیم نمـاییم. گـاهی بـه حیثیـت داعـی و گاهی به حیثیت سپه سـالار، مطلـب اینکـه بـرای حصـول روشـنی این چراغ در چوکات مختلف هرآن کوشش نماییم.

امروز من می خواهم شـما را بـه یـک نعمـت هـدایت بـا خـود شـریک نمـایم کـه آن را مـن در نتیجـهٔ مطالعـهٔ زنـدگی قائدانـه و معلمانـهٔ آن حضـرت صـلی الله علیـه وسـلم در دامـن خـود جمـع کرده ام. به نسبت کل اینکه نهایت کم اسـت و آنچـه نـزد مـن اسـت این هم حصه ای از آن اسـت کـه در ایـن وقـت مختصـر بتـوانم بـه حضور شما تقدیم نمـایم. مگـر بـا نظرداشـت تنـگ دامنـی و قلـت استعداد من و شما، این مقـدار کـم نیسـت و اگـر ارادهٔ عمـل باشـد، یک سخن هم زیاد اسـت. یـک شـعاع آفتـاب هـم بـرای بیـداری و تزئین رنگ و بوی گل خوابیده، کافی می باشد.

تا جائی این سخن درست است کـه بـا تقسـیم زنـدگی رسـول الله صلی الله علیه وسلم بـه بخـش هـای مختلـف انصـاف بـا حیـات طیبهٔ وی کـار آسـان نیسـت و فـرق و امتیـاز حیثیـت هـای معلـم و قاید ناممکن می شود... به خـاطری کـه آن حضـرت صـلی الله علیـه وسلم نخست نیـز معلـم و هـادی بـود و در آخـر نیـز و قیـادت بـه خاطر همین تعلیم بود. آنجا ایـن نکتـه هـم اسـت کـه تعلـیم فریضـهٔ اساسی رسالت می باشد.

رسـالت او صـلی الله علیـه وسـلم از تعلـیم آغـاز شـد، از نخستین لمحهٔ رسالت تـا آخـرین نفـس آن حضـرت صـلی الله علیـه وسلم برای انسان ها آیـات و کتـاب و حکمـت آموخـت- و مطـابق همان آیات و کتاب و حکمـت در شـاهراه زنـدگی قیـادت آن هـا را

به پیش برد. آنگاه که آفتاب طلوع می کند، مردم بیدار می شوند، قافلۀ زندگی به راه می افتد، در قلب و جسم تحرک ایجاد می شود، مردم در پی تکمیل وظایف خود می شوند. پس سراج منیر نبی اکرم صلی الله علیه وسلم از این جناح برای ما چه روشنی ای بجا گذاشته است؟

این مطلب موضوع بحث امروز ما است. ما امروز مصروف این تکاپو هستیم که آن حضرت صلی الله علیه وسلم را سالار قافلۀ زندگی خود بسازیم و برای انجام همان فریضۀ رسالت همت بگماریم که آن حضرت صلی الله علیه وسلم به خاطر آن همه عمر خود را صرف نمودند.

تعلق قرآن و سیرت

این را نیز باید واضح نمایم که در این هنگام می خواهم سخنان خود را صرف بر آن جوانب سیرت محدود نمایم که بر آن قرآن مجید روشنی می اندازد. یک وجه آن اختصار موضوع است و وجه دوم این است که من می خواهم تعلق عمیقی که بین قرآن مجید و سیرت مبارکه وجود دارد، آشکار شود.

عموماً ما این هردو را کاملاً دو موضوع جداگانه می دانیم، به خاطریکه در مورد سیرت همۀ بیانات از راویان بدست می آید که از این لحاظ قرآن کریم از تفصیلات تاریخی، زمانی و مکانی تقریباً تهی است- نام محمد نیز صرف در دو جا آمده- عموماً سیرت نگار کمتر از قرآن مجید استشهاد می کند و مفسرین قرآن مجید در توضیح سیرت صاحب قرآن، در روشنی قرآن کما حقه

توجه نمی فرمایند- با کمی علمی که من دارم بر اساس آن کاملاً یقین دارم که بهترین کتاب سیرت قرآن مجید است و بهترین تفسیر قرآن مجید، در سیرت نبوی صلی الله علیه وسلم است- قرآن مجید مبین سیرت است و سیرت مادل زنده و متحرک قرآن.

لهذا من فکر می کنم، آنکه می خواهد صحیح ترین تفسیر قرآن مجید را بخواند، قرآن مجید را زنده و متحرک ببیند، بجای الفاظ به زبان عمل مطالعه کند، او باید بیشتر از ابن کثیر و کشاف و رازی و غیره محمد صلی الله علیه وسلم را مطالعه کند، زندگی ای را که از اقراء آغاز شده و به وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (2) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ [النصر : 2 ، 3] منتج شد – او اگر هر لمحۀ این زندگی را در خود جذب نماید، پس گویا قرآن را در خود جذب می نماید. به همین ترتیب آنکه محمد صلی الله علیه وسلم را می خواهد ببیند او قبل از کتب سیرت ابن اسحاق، ابن هشام و ابن سعد به طرف قرآن رجوع نماید. گذشته از واقعات و تفصیلات زمانی و مکانی سوانح حیات که این همه از کتب بدست می آید، او در قرآن مجید کیفیت، صفات، شخصیت، اخلاق، اهداف و مناهج، همه را در می یابد. خصوصاً سیرت او صلی الله علیه وسلم را به حیثیت معلم وحی و قائد تحریک اسلامی. به این خاطر که هر آیت و هر لفظ قرآن کریم گویای این حیثیت رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد.

در قرآن سیرت چگونه مطالعه شود

مشکل اینگونه پیش می آید که چون قـرآن مجیـد کـه بـه هـیچ صورتی ماننـد کتـب دیگـر نیسـت، در مـورد سـیرت نیـز بـه روش مروجـهٔ عمـومی یـک کتـاب مـنظم نیسـت کـه در آن موضـوعات فهرست شده و ابواب تعین شـده باشـد، عنـاوین و پراگـراف وجـود داشته باشد و هر انسان بـا انـدکی سـعی دریابـد کـه خصوصـیات و عملکرد آن حضرت صلی الله علیـه وسـلم بـه حیثیـت معلـم و قائـد چگونـه بـود. لهـذا بـرای دانسـت ایـن موضـوع آگـاهی از قـرآن ضروری است.

در قرآن مجید بـرای مطالعـهٔ سـیرت و اخـذ معلومـات، روشـی را که من درپیش می گیرم شامل دو اصل است:

نخست اینکه احکـام و هـدایاتی کـه در قـرآن مجیـد داده شـده و مخاطب آن شخص نبـی کـریم صـلی الله علیـه وسـلم اسـت(یـا ایها الرسول- یا ایها النبی) یا کـه همـراه بـا جنـاب شـان جمـاعتی از مـومنین مخاطـب انـد(یـا ایهـا الـذین آمنـوا) در اصـل ایـن همـان چیـزی اسـت کـه در روش زنـدگی آن حضـرت صـلی الله علیـه وسـلم اسـتمرار داشـت- عمـل اوشـان مطـابق آن و سـیرت ایشـان مظهر آن بود- اگرچه بـا روایـت واقعـات از کتـب سـیرت هـم مـی توان ثابت نمود، مگـر دلیـل آن در قـران مجیـد نیـز موجـود اسـت- اولاً اینکـه آن حضـرت صـلی الله علیـه وسـلم مسـلمان و مـومن نخسـتین بـود، یعنـی پذیرنـده و عمـل کننـدهٔ نخسـت و پیشـقدم از همه. دوم اینکـه در قـول و فعـل شـان تضـاد وجـود نداشـت، هـر

کلامی که در زبان شان جاری می شد، ممکــن نبــود کــه عمــل شــان مخالف آن باشــد. آن حضــرت صــلی الله علیــه وســلم هیچگــاهی از حکم رب خویش انحراف ننمــوده انــد. ســوم اینکــه بــه آن حضــرت صلی الله علیه وسلم تنها حکم بَلّــغ داده نشــده بلکــه مقــام شــاهد نیــز به او سپرده شده بود.

به همین ترتیب به اساس دانســت مــن اگــر اوشــان بــه ذکــر یــا تسبیح، تکبیــر یــا قیــام اللیــل دســتور داده شــده انــد، پــس مــا آن را اینگونه هم گفته مــی تــوانیم کــه آن حضــرت صــلی الله علیــه وســلم به ذکر، تسبیح و قیام لیل مشغول می بودنــد- بــه همــین ترتیــب اگــر حکم جهاد اســت تعبیــر آن ایــن اســت کــه اوشــان صــلی الله علیــه وسلم جهاد نموده اند. یــا اگــر آنحضــرت صــلی الله علیــه وســلم بــه مشوره، نرمی، عفــو و درگــذر (اعــراض عــن الجــاهلین) تعلــیم داده شده اند، در اصل در سیرت اوشان ایــن همــه اوصــاف موجــود بــود. گویا که در ورای احکــام و هــدایات، ســیرت بیــان شــده اســت و در جایی که قــرآن مجیــد خــود صــفات اوشــان را ذکــر نمــوده، آنکــه واضح است.

دوم اینکــه در قــرآن کــریم در جــایی کــه بــر واقعــات تبصــره، گفتگو و مجادله می شــود، بــه اوشــان تســلی داده شــده اســت. کــه این همه قسماً مبین جوانــب مختلــف ســیرت آن حضــرت صــلی الله علیه وسلم می باشــد. مــثلاً اگــر قــرآن مــی گویــد کــه(فلا یحزنــک قولهم- سخنان آن ها ترا رنجیــده و غمــین نکنــد) مــی تــوان تصــور کــرد کــه طوفــانی از پروپاگنــد، تمســخر و اســتهزا کــه از ســوی مشــرکین بــراه انداختــه میشــد رســول الله صــلی الله علیــه وســلم بــه

حیثیت انسان تـا چـه انـدازه ازان رنجیـده و غمـین هـم مـی شـد و سپس از نسیم سرد هدایت الهـی رنـج و غـم را از خـود دور نمـوده به دعوت و تعلیم مشغول مـی گردیـد. ایـن همـه تفصـیل کـاملاً بـه اینگونه در الفاظ قـرآن مجیـد نیسـت مگـر در پـی الفـاظ ایـن همـه تصاویر متحرک اند کـه بـدون مشـاهدۀ ایـن تصـاویر و عبـور از آن، فهم قرآن نامکمل می ماند و سیرت هم شناسایی نمی گردد.

تمهید طویل می شود، مگر دانسـت ایـن سـخنان ضـروری مـی باشـد و هنـوز یـک حـرف مهـم بـاقی اسـت. بعضـی مـردم چنـین تصور می کنند کـه بـه حیثیـت داعـی، معلـم، قائـد یـا بـه حیثیـت رسول صلی الله علیه وسـلم اوشـان هـر کـاری کـه کـرده انـد، هـر قدمی که برداشته اند، هر پالیسی ایکـه سـاخته انـد، هـر روشـی کـه درپیش گرفته انـد الله تعـالی آن را قـبلاً بـه ذریعـۀ وحـی بـه ایشـان دستور داده بود، به اوشان از قبـل هـدایت داده مـی شـد کـه ایـن و آن را بکنید. در ادای فریضـۀ رسـالت آنجـا کـه ایشـان بـا مسـایل و مراحل عملی مواجه می شدند، آنگـاه کـه پالیسـی مرتـب مـی شـد، برنامۀ عمل وضع می گردید و یـا فیصـله در مـورد امـری پـیش مـی آمد و یا هـم انتخـاب مسـیر حرکـت در دو راهـه مـی بـود، از قبـل معلوم می بود که چه کاری انجـام شـود، نـه پریشـانی ای مـی بـود، نه تذبذب، نه ضرورت فکر کردن بود و نه هم بکار بستن عقل.

نظـر مـن بـا ایـن رأی موافـق نیسـت- والله اعلـم بالصـواب. و اگر رأی من غلـط باشـد الله تعـالی عفـو فرمایـد و کـم از کـم یـک اجر اجتهاد را برای من محفوظ دارد.

بر اسـاس رأی مـن چنـین دانسـتن همچنانکـه مخـالف شـواهد قرآنی و دلایل تاریخی است، بـا شخصـیت عظـیم نبـی کـریم صـلی

الله علیه وسلم نا انصافی نیز می باشد.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم بهتر از همه انسان ها، بیشتر از همه صاحب عقل و حکمت و بهتر از همه با اخلاق و گل سر سبد انسانیت بود. در مورد قرآن مجید کاملاً ایمان و یقین دارم که ایشان لفظاً و معناً چنانکه اخذ نموده بودند آن را همانگونه به بندگان الله جل علی شانه رسانیدند. لیکن قلب و شخصیتی که برای حصول چیزی چون قرآن عظیم الشان انتخاب گردید، آن قرآنی که اگر بر کوه هم نازل می شد، منفجر شده ریزه ریزه می گردید، آن قلب و شخصیت چقدر عظیم خواهد بود! لهذا رأی من این است که تبلیغ، ترویج و تعین تفصیلات قرآن و به راه اندااازی تحریک ترویج دین، این همه امور را خود از حکمت و اجتهاد خویش و در پرتو کامل ترین عقل خود و مشورهٔ رفقایش به انجام رسانید. بلی! حتماً چنین بوده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیهم تحت نظارت و حفاظت الله تعالی قرار داشت.

سینهٔ مبارک آن حضرت صلی الله علیه وسلم از نور علم و حکمت مملو شد، رضای او همآهنگ و همرنگ رضای الهی شده بود. برعکس انسان های چون ما، او صلی الله علیه وسلم مبراء از آن بود که خلاف رضای الله تعالی فیصله نماید و در بعضی معاملات به ایشان از قبل یا بعد از آن به ذریعهٔ وحی هدایت و رهنمائی داده می شد. مگر باوجود اینها او صلی الله علیه وسلم انسان بود و همانند انسانها مراحل دقت و تأمل، طرح و پلان، پریشانی، وکیفیت عدم یقین را طی می کردند. آن

حضرت صلی الله علیه وسلم در تمام عرصهٔ حیات خویش در روشنی قرآن و آن حکمت الهی که در سینهٔ مبارک گنجانیده شده بود و به مشورهٔ همراهان خود فیصله های مهمی نمودند، راه و روش تحریک را متعین نموده و به پیش رفتند.

این موضوع به خاطری اهم است که بدون دانست آن در مسایل عملی، خواهش رومانتیک حصول فیصلهٔ قاطع از قرآن و سنت، مداوا نمی شود. حلال واضح است و حرام نیز واضح، مگر در میان این هردو نیز یک میدان وسیع قرار دارد که در پهنای آن برای تشخیص حرام و حلال در روشنی نور رسالت، عقل و فکر خود را نیز باید بکار گیریم. در نزد من برای ترجیح این رأی دو اساس وجود دارد:

نخست اینکه در قرآن عظیم الشان با روش های مختلف بر اکثر فیصله های آن حضرت صلی الله علیه وسلم، تبصره شده و این تبصره بعد از فیصله صورت گرفته است. این فیصله ها بسیار مهم بودند، ایشان در مواقع بسیار باریک سمت تحریک را متعین نمودند.. ظاهر است که اگر آن حضرت صلی الله علیه وسلم هر فیصله را مطابق هدایت قبلی داده شده از جانب الله تعالی می نمودند، پس این تبصره بعد از فیصله بی معنی می شد. این بالکل ممکن بود که الله تعالی از قبل واضح هدایت می داد که در موضع بدر به کدام طرف رخ کند، دنبال قافله برود و یا با لشکر مصاف دهد. با اسیران بدر چگونه معامله شود. در جنگ احد از داخل شهر مقابله شود و یا بیرون شهر. معاذیر منافقین پذیرفته شود، یانه. مگر الله تعالی چنین نکرد. تا آنجا که مسئلهٔ

چون آذان نیز به مشورۀ صحابه فیصله شد. مهمتر از همه اینکه بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم معاملۀ خلافت نیز بر صوابدید و رأی مسلمانان گذاشته شد. بر عقل و فکر او صلی الله علیه وسلم آزمایشی بزرگتر از این چه می تواند باشد و برای ثبوت مسئولیت و اختیارات او بالاتر از این چه شده می تواند.

مزید اینکه اگر در بعضی معاملات از جانب الله تعالی هدایت واضح موصول شده است، برای همه بیان گردیده. مثلاً: بعد از جنگ احزاب پیشقدمی به سوی بنو قریظه. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که جبراییل علیه السلام تشریف آورد- یا در موقع صلح حدیبه که در آن صحابۀ جلیل القدر مطمئن نبودند پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که این حکم الله تعالی است.

دوم: روشنی و وضاحت کامل برای ما در اسوۀ حسنه آن حضرت صلی الله علیه وسلم موجود بوده و اسوۀ ایشان برای ما قابل اتباع است- به خاطریکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم انسان بود و او تحریک اسلامی را چون یک انسان به پیش برد- آنگاه که مخالفین اعتراض نمودند که الله تعالی چرا فرشته را پیامبر نه فرستاد؟ پس قرآن مجید چنین جواب داد که اگر مخلوق متحرک روی زمین مشتمل بر فرشته ها می بود پس برای آن ها فرشته به حیث رسول می آمد – چون این مخلوق مشتمل بر انسانها است لهذا از جنس خود آنها رسول فرستاده شد که می خورد و می نوشد، به بازار ها گشت و گذار می کند. انسان اتباع چون خودش، انسان را می تواند و یا در مورد آن می تواند

فکـر کنـد و امکـان رسـیدن بـه مقـام او را محسـوس نمایـد. مگـر کارنامه های مـافوق توانـایی بشـر را او صـرف مـی توانـد تحسـین کند و یا از آن مرعوب می شود.

اگر مـا احسـاس کنـیم کـه در بـراه انـدازی تحریـک اسـلامی حیثیت آن حضرت صـلی الله علیـه وسـلم چـون ماشـین بـود کـه از خـود هـیچ اختیـار و دخـالتی در امـور نداشـت- و یـا آن حضـرت صلی الله علیه وسلم در پـرده خـدا بـود کـه خـود تحریـک اسـلامی را به راه انداخته بود. پس نتیجهٔ آن ایـن خواهـد بـود کـه مـا ایـن را نیـز احسـاس کنـیم کـه در آینـده و در هـیچ عصـری نمـی توانـد تحریکی به راه بیافتد. چه بعد از این هـیچ رسـولی نمـی آیـد کـه او در هـر مسـئله و معاملـه بـه راه راسـت از الله تعـالی پرسـیده و در روشنی آن تمام امور را فیصله کند. لاکـن اگـر مـا چنـین بـدانیم کـه او صـلی الله علیـه وسـلم تحریـک اسـلامی را عمومـاً بـا اتکـا بـر اجتهاد خـود و مشـورهٔ همراهـان بـه پـیش بردنـد، پـس اگرچـه مـا تصور برابری با گرد پـای او صـلی الله علیـه وسـلم و مقـام اصـحاب شـان را نمـی تـوانیم بکنـیم، لـیکن در التـزام بنـدگی الله تعـالی و پیشبرد تحریک اسـلامی مـی تـوانیم بـرای اتبـاع آن حضـرت صـلی الله علیه وسلم، سعی و کوشش خـود را بـه کـار بنـدیم. بیشـک ایـن کوشش ما قلیل و حصه ای از هـزاران حصـه باشـد، مگـر تمنـای آن را که می توانیم بکنیم! و خواب آن را که می توانیم ببنیم!!

همین تمنا است که مـا را تـا دروازهٔ رسـول الله صـلی الله علیـه وسلم کشانده است تا کـه مـا از راه و روش تعلـیم و قیـادت ایشـان برای خویش راهنمائی حاصل نماییم.

هدف و غایت دعوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم

برای یک دعوت و تحریک نکتۀ اهم و ضروری این است که اهداف و غایه اش واضح و روشن بوده و همچنان واضح باشد، بر اهداف خود آگاهی و شعور داشته و آن را مستمر دارد، از فشار اوضاع و استمرار زمان در آن نه چیزی خلط شود و نه تبدیل گردد. اگر اهداف از یک بیشتر است در بین آنها ترجیحات صحیح باشد و نظام ترجیحات تحریف نشود، فروعات بر اصول ترجیح نیابد.

چون بیان و توضیح دعوت دین به صورت بنیادی کار قرآن بود، لهذا قرآن کریم به ذریعۀ پیغام خود این زمینه را فراهم نمود که نبی کریم صلی الله علیه وسلم در تحریک اسلامی ای تحت قیادتش و در تعلیمات خود همه آن سخنان را التزام نماید.

نسبت دعوت به رب

از نخستین روز آن حضرت صلی الله علیه وسلم به سوی آنچه دعوت داد و آنچه شنوانید و رسانید، رشتۀ آن را با رب خویش پیوست نمود و این نکته را واضح کرد که بنیاد دعوت اسلامی این است که در همه امور زندگی انسان، سرچشمۀ علم صرف الله تعالی است و تنها او می تواند هدایت بدهد(العلق 96: 1- 5، یونس 10: 35) اگرچه هر لفظ قرآن از زبان ایشان

اداء می شد و هیچ گـواه مـادی وجـود نداشـت کـه شـهادت بدهـد که ایـن کـلام دعـوت آن حضـرت صـلی الله علیـه وسـلم نیسـت. لاکن ایشان مکرر و بـار بـار ایـن سـخن را اعـاده مـی نمودنـد کـه نسبت ایـن دعـوت و پیغـام بـا شـخص اوشـان نیسـت، بلکـه ایـن نسبت صرف بـا نـام رب ایـن کاینـات اسـت. بـه ایـن ترتیـب ایـن خطر معدوم شد که ایـن دعـوت بـا نـام داعـی منسـوب شـود و در فرجام دعوت دهنده نیز به ایـن غلـط فهمـی مبـتلا شـود کـه مـا بـه سوی نظریات کدام انسان مردم را می خوانیم.

کبریائی الله واحد

خاتمـۀ کبریـائی تمـام خـدایان دروغـین و اعـلان و تـرویج کبریائی الله واحـد. ایـن همـان هـدف بنیـادی دعـوت و تحریـک آن حضرت صلی الله علیه وسلم بود که از شـروع تـا آخـر بـه آن ثابـت ماند و هیچگاهی نگذاشت ایـن هـدف از نظـر هـا پوشـیده شـود. (و ربک فکبر)[1]

ضمناً درنظرداشت این نکته هـم مهـم اسـت کـه بـرای دعـوت اسلامی با نظرداشت اهمیـت ایـن دو نکتـۀ ابتـدائی و بنیـادی، ایشـان زمینۀ این امر را هـم فـراهم نمودنـد کـه حیثیـت ایـن هـدف نظـری نباشـد، و صـرف در مسـایل فکـری و اندیشـه هـای فلسـفیانه و توانائی بیان محـدود نمانـد، بلکـه در شـعور، حافظـه، زبـان و عمـل هر لحظه جاری و هر لمحه تازه باشد.

مـومن آن زمـان، یـک مجاهـد مطیـع و فرمـانبردار بـود، آن

1- المدثر 74: 3

حضرت صلی الله علیه وسلم در زندگی آن ها بسم الله و الله اکبر را چنان داخل نموده بود که ظاهر می سازد روش تعلیمی ایشان چقدر مؤثر و تا چه حد ژرف بود. به همین ترتیب آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای استحکام و شگوفائی اساسات دیگر دعوت و تعلیمات دین، زمینه سازی نمود. مثلاً وحدانیت الله تعالی، رسالت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و تعلق بالله.

چند اجزا از هدف اعلان و ترویج کبریائی الله تعالی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن را اهتمام کرده اند، این است:

بندگی الله تعالی قبل از امر دیگری

آن حضرت صلی الله علیه وسلم نخست از همه چیز، انسان را به سوی بندگی الله تعالی دعوت داد. و این همان غایت اساسی دعوت بود که هیچگاهی در آن کاستی و چشم پوشی صورت نگرفت. حالانکه بعد از آن مراحل گونه گون پیش آمد که از آن اهداف سیاسی و اقتصادی حاصل گردید، اصلاحات اجتماعی صورت پذیرفت، دست به شمشیر هم برده شد، مال غنیمت هم بدست آمد، معاهدات صلح و آتش بس هم با کفار صورت گرفت، مگر هر وقت این دعوت اساسی یعنی دعوت الی الله ترجیح داشت.

﴿ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ فَٱعۡبُدُوهُۚ ﴾[1]

ترجمه: این استخدا پروردگار شما هیچ معبودی جز او

1- الأنعام: ۱۰۲

نیست آفریننده هر چیزی است پس او را بپرستید (**102**)

﴿ فَفِرُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۖ ﴿٥٠﴾ ﴾[1]

ترجمه: پس به سوی خدا بگریزید (**50**)

آن حضرت صلی الله علیه وسلم وقتی برای پادشاهان نامه نوشت آنگاه هم دعوت الی الله آغاز سخن بود، از یهودیان هم همین درخواست به عمل آمد، وقتی عیسویان نجران آمدند همه جزئیات کنار گذاشته شد و همین کلمۀ مشترک موضوع مذاکرات قرار گرفت:

﴿ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۭ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡـٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ ﴿٦٤﴾ ﴾[2]

ترجمه: بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد (**64**)

و وقتی هم بعد از تشکیل امت مسلمه، فریضۀ شهادت حق و جهاد برایش سپرده شد، در سرنامۀ آن همین دعوت الی الله قرار داشت:

﴿ وَتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِۚ ﴿٧٨﴾ ﴾[3]

ترجمه: و شما بر مردم گواه باشید.

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ ﴿٧٧﴾ ﴾[4]

1- الذاریات: ٥٠
2- آل عمران: ٦٤.
3- الحج: ٧٨
1- الحج: ٧٧

ترجمه: ای کسانی کـه ایمـان آورده‌ایـد رکـوع و سـجود کنیـد و پروردگارتان را بپرستید.

﴿ وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦۚ ٧٨ ﴾ [1]

ترجمـه: و در راه خـدا چنانکـه حـق جهـاد [در راه] اوسـت جهاد کنید.

بـه همـین خـاطر قـرآن عظـیم الشـان مقـام و عملکـرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم را به الفاظ داعیاً الی الله یاد نمود.

جهاد علیه خدایان باطل

دوم اینکـه دعـوت الـی الله همیشـه درجـۀ نخسـت را داشـت. هر چیزی را که انسان سـوای الله تعـالی بحیـث خـدا پذیرفتـه بـود و یا خود دعوای خدائی می کرد، و حکومتهـا و قـدرت هـایی کـه بـر اسـاس بغـاوت از حکـم الله تعـالی ایجـاد شـده بـود. آن حضـرت صلی الله علیه وسلم بر یورش برد نمود و عمـلاً علیـه آنهـا بـه جهـاد پرداخـت. بـا هـیچ یـک آنهـا راه مشـارکت و مصـالحت درپـیش نگرفت و نه به آنها جواز بقا و رشـد داد. اگرچـه ایـن همـه امـور بـا نهایـت حکمـت و بـا نظرداشـت عواطـف انسـانی و پاسـداری از اصـالت هـای اخلاقـی انجـام شـد، مگـر هیچگونـه رعـایتی دریـن مورد به آنها داده نشد.

از نام بردن مسـتقیم و از بـدگویی اجتنـاب شـد و حتـی علیـه بتان هـم از دشـنام دادن احتـراز صـورت گرفـت، یعنـی ایـن تمـام

2- الـحج: ٧٨

اصالت های اخلاقی رعایت شد مگر آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای کنار آمدن و زندگی مشترک با کفار و مشرکین راضی نگردیدند.

همراه با (ان عبد الله- صرف بندگی الله تعالی را بکن) دعوت (اجتنبوا الطاغوت- از هر طاغوت کنار باش) هم می شد و بر آن عمل نیز صورت می گرفت. شواهد بیشمار در قرآن و کتب سیرت موجود است که بنا بر همین موضعگیری قاطع بود که مخالفین برهم شده در مخالفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم متحد شدند و تمام توانایی مادی خود را در دشمنی با آن حضرت صلی الله علیه وسلم بکار بستند.

این تنها مسئلهٔ بت های سنگی نبود، بلکه در جایی مسئلهٔ پیروی آباء و اجداد و عزت شان بود، و در جایی تعصبات و رسم و رواج های پیوست به سالهای متمادی و در جایی بت معاشره و کلچر و مسئلهٔ رنگ و نسل بود، در جایی عصبیت قومی و مال و دولت و سوال تفوق طلبی و برتری مطرح بود. و در جایی هم خواهشات نفس و مسئلهٔ قدرت و پندار علم و تقوی.

نوعیت بت پرستی هر نوعی که بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر همهٔ این بت ها ضرب کاری زد بنا بر آن همه در مخالفت اوشان کمر بستند.

﴿ أَجَعَلَ ٱلۡأٓلِهَةَ إِلَٰهٗا وَٰحِدًاۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٞ ٥ وَٱنطَلَقَ ٱلۡمَلَأُ مِنۡهُمۡ

﴿ أَنِ ٱمۡشُواْ وَٱصۡبِرُواْ عَلَىٰٓ ءَالِهَتِكُمۡۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٞ يُرَادُ ٦ ﴾[1]

ترجمه: آیا خـدایان [متعـدد] را خـدای واحـدی قـرار داده ایـن واقعـا چیـز عجیبـی اسـت (5) و بزرگانشـان روان شـدند [و گفتنـد] بروید و بر خدایان خود ایستادگی نماییـد کـه ایـن امـر قطعـا هـدف [ما]ست (6)

صیانت از پیام دعوت

سـوم اینکـه آن حضـرت صـلی الله علیـه وسـلم در اجنـدای دعوت و اهداف خویش هیچگونـه تـرمیم و کمـی و بیشـی نکـرده و ماهیـت آن را تبـدیل نـه نمودنـد. در ایـن رابطـه فشـار بیرونـی و داخلی هم وارد شـد. فشـار بیرونـی اشـاره بـه آن واقعـه اسـت کـه توسط ابوطالب از آن حضـرت صـلی الله علیـه وسـلم خواسـته شـد که بلا تردید تو خدای واحد خـود را عبـادت کـن مگـر بـر خـلاف معبـودان مخـاطبین از دعـوت و جهـاد دسـت بـردار. عمومـاً چنـین نقل می شود که(از بد گویی علیه بتـان مـا خـود داری کـن) واضـح اسـت کـه از زبـان آن حضـرت صـلی الله علیـه وسـلم هیچگـاهی دشنام بیـرون نشـده و در درخواسـت خـود داری از بـد گفـتن بتـان این مطلـب پوشـیده اسـت کـه پیـامبر علیـه السـلام بـرای زنـدگی مشترک با آنها راضی شـود. عیـادت و بنـدگی خـدای خـود را بکنـد و بر خدائی دیگران حرفی نزنند.

و همینگونـه واقعـه دیگـر ایـن اسـت کـه بـرای آن حضـرت

1- ص: ٥ – ٦.

صلی الله علیه وسلم انبار سیم و زر، ازدواج دلخواه و حکومت و سرداری پیشنهاد شد. مگر اوشان همه را مسترد نمودند.

در این رابطه در قرآن مجید هم توضح موجود است، آنجا که این نکته واضح گردیده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم باوجود احراز وظیفۀ قیادت در دعوت تفویض کردۀ الله تعالی، حق هیچگونه تبدیلی از جانب خود ندارند.

﴿قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا ٱئۡتِ بِقُرۡءَانٍ غَيۡرِ هَٰذَآ أَوۡ بَدِّلۡهُۚ قُلۡ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۖ ١٥﴾ [1]

ترجمه: آنانکه به دیدار ما امید ندارند می‌گویند قرآن دیگری جز این بیاور یا آن را عوض کن بگو مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم جز آنچه را که به من وحی می‌شود

قاطعیت و ثبات بر اصالت ها باعث شد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بتوانند در راه پیشبرد امور تحریک اسلامی در چهار چوکات این اصالت ها به هرگونه اقدامی که برای حصول هدف مؤثر تر باشد، دست بزنند. ایشان هرگز آماده نشدند که در پیام و دعوت خویش تغیر بیاورند، تا که در ضمن بندگی الله واحد جوازی برای بندگی خدایان باطل هم پیدا شود و بجای مقام رهبری واحد، رهبری رهبران دیگر هم وجود داشته باشد و آن راهب، سرمایه دار و سردار قبایلی که بر قوم خویش دعوای خدایی دارند، حصه ای برای آن ها نیز باشد.

این پالیسی در اصل نتیجۀ لازمی دو ارشاد اهم و اساسی

1- یونس: ۱۵.

قرآن عظیم الشان است. یکی اینکه پیام(قرآن) که به آن حضرت صلی الله علیه وسلم داده شده است، بدون کم و کاست آن را به مردم برساند. دوم اینکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم دین اسلام را بدون تصرف ترویج نماید و به راه و روش های دیگری توجه ندهد.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ ﴿٦٧﴾﴾[1]

ترجمه: ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرساندهای (**67**)

﴿أَنۡ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِۚ كَبُرَ عَلَى ٱلۡمُشۡرِكِينَ مَا تَدۡعُوهُمۡ إِلَيۡهِۚ ﴿١٣﴾﴾[2]

ترجمه: دین را برپا دارید و در آن تفرقه‌اندازی مکنید بر مشرکان آنچه که ایشان را به سوی آن فرا می‌خوانی گران می‌آید

رعایت تمام اجزای دعوت

چهارم اینکه دعوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم حامل جناح های مختلف بود که ایشان همهٔ آن را با تمام جزئیات آن همیشه رعایت می نمودند. من می خواهم در اینجا سه جناح آن را توضیح نمایم:

اول انذار یعنی آگاهی و هوشدار دادن. دوم دعوت استغفار یعنی فراخواندن به توبه و رجوع الی الله و سوم تبشیر.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم به حیث مبشر و نذیر در سورهٔ احزاب در جائیکه جناح مختلف اسوهٔ مبارک، حیثیت و مقام

1- المائدة : ٦٧
2- الشوری: ١٣

و فرایض اوشان منحیث رسول بیان گردیده، واضح شده است.

مسلماً بشارت با استغفار و توبه وابستگی دارد که این حقیقت در قرآن عظیم الشان در جا های زیادی بیان شده است.

انذار

آن حضرت صلی الله علیه وسلم از همان آغاز دعوت به انذار مردم پرداخته بودند. (قم فانذر- مدثر) و این هوشدار در قرآن کریم بسیار آمده است که در آن آگاهی و هشدار از عواقب و نتائج روگردانی از هدایت الهی، سرکشی، استکبار و نتائج پیروی از مستکبرین شامل می باشد.

آنچه در این هشدار اهم است اینکه نخست آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرجام و نتائج دنیوی و اخروی آن را ذکر فرمود و هردو را اهمیت داد و ضمناً توجه و ذهن را بر نتائج اخروی که دارای اصالت و همیشگی است، تمرکز بخشید.

دوم اینکه این عمل صرف در محدودۀ هشدار نبود، بلکه اگر در اصطلاح امروز بگوییم می توان گفت که در آن نقد و بررسی کامل معاملات اجتماعی شامل بود و برای این نقدو بررسی، شواهدی از واقعات تاریخی و عقلی و نظری فراهم نمود که اینجا محل تفصیل آن نیست.

استغفار

دعوت استغفار و توبه نیز حیثیت یکی از اجزای اساسی را داشت. چنانچه توجه و اهمیتی که به آنها داده شده است و تأکیدی که به آن شده و پیروزی های عظیمی که بر آن وعده

شــده اســت ســوره هــای (هــود11: 3- 52- 61- 90 و نــوح71: 4- 13 و آل عمران3: 6- 133) همه بـر آن دلالـت دارنـد کـه ایـن دعــوت صــرف دعــوت تســبیح اســتغفرالله نیســت، بلکــه مطالبــۀ عملکرد بزرگـی اسـت. یعنـی بررسـی پـیهم خـودی، هـم از لحـاظ انفرادی وهم اجتمـاعی. و انقیـاد بـه اینکـه همـان فیصـلۀ صـحیح و غلط مقبول است که رب کاینات بـدان حکـم نمـوده اسـت. و انقیـاد به اینکـه در برابـر الله تعـالی جوابـده هسـتیم و او جـل علـی شـانه مالک علم، قدرت و عزت اسـت کـه احتسـاب و عـدل مـی نمایـد. و تنها نتائج مرتبۀ اخـروی اصـالت دارد. ایـن همـان چیـز هـایی انـد که در قرآن کریم و احادیث بـه خـوبی واضـح شـده کـه در دعـوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم به همۀ آن زمینه داده شده بود.

بشارت

بشارت نیز از اجـزای مهـم دعـوت اسـت. در اینجـا ایـن نکتـه را باید به خاطر داشت کـه تعلـق بشـارت بـا دنیـا و آخـرت اسـت، اگرچه که اصل، بهتر و جاویدان اجر آخرت می باشد.

وعدۀ الله تعالی است که اگـر مـومن باشـی در دنیـا غالـب مـی شوی و خلافـت دنیـا برایـت وعـده شـده و گنجینـه هـا و برکـات زمین و آسمان در برابر تـو بـاز مـی شـود. و از جانـب دیگـر جنتـی کـه وسـعت آن بیشـتر از آسـمان و زمـین اسـت، مغفـرت، نعمـات دایمی و ابدی، رضـایت الهـی و دریافـت آنچـه بخـواهی بلکـه نـزد مـــا بیشـــتر از ایـــن اســـت. آل عمـــران3: 139- النـــور44: 55- المائده5: 66- الاعراف7: 96- التوبۀ9: 20 و 21.

نکتۀ قابل توجـه اینکـه آن حضـرت صـلی الله علیـه وسـلم بـه

این ترتیب همهٔ تحرکـات همراهـان خـود را در یـک قالـب محکـم، پایدار، جـاذب، شـورانگیز، تـازه و شـاداب جـا داد و هـر لمحـه آن را بررسـی مـی کردکـه آشـکار بـوده و هـر وقـت یـاد دهـانی و احتساب گردد و به ایـن وعـده هـا اعتمـاد شـود و همچنـان در هـر کاری خواهش حصول این انعامـات مقصـود باشـد. خـواه ایـن کـار جهاد فی سبیل الله باشد، نفاذ حـدود باشـد و یـا هـم حصـول پیسـه و سرمایه.

ترتیب، تقدیم و تأخیر

پـنجم اینکـه آن حضـرت صـلی الله علیـه وسـلم در پیـروی اجزای مختلف دعـوت بـین ترتیـب، تقـدیم و تـأخیر همـان نظـم را استوار داشتند که با روح و طبیعت این دعوت سازگار بود.

یعنی در جایی زراعت، درخـت و میـوه و در جـایی هـم نظـم، تهداب، ستون و عمارت مقدم مـی بـود کـه حیثیـت بعضـی اساسـی و بنیادی و از بعضی برای نمایش و زیبایش می بود.

چـه، وظیفـهٔ آن حضـرت صـلی الله علیـه وسـلم چـون یـک فیلسوف ارائـهٔ تصـورات خیـالی و چـون واعـظ نصـیحت کـردن و چون داعی تنها دعوت دادن نبـود، بلکـه وظیفـهٔ او ایـن بـود کـه در پیروی از دعوت خـود یـک امـت تشـکیل داده و بـه ذریعـهٔ آن هـا دعوت، جهاد، و ترویج دین را به راه اندازد.

لهذا ضروری بود کـه نظـام ظـاهری یعنـی تشـکیلات دولتـی و اداری بسازد، زیرا که بـدون آن نظـم اجتمـاع شـکل نمـی گیـرد. در محض احساسات یـا مصـیبت مـی آیـد یـا خانقـاه هـا سـاخته مـی

شود، لاکن آن حضرت صلی الله علیه وسلم همیشه فرق اهداف دین و ظواهر آن را آشکار نمودند، معیار و اصالت مومن بودن را بیان داشتند، درجات اعمال و ترتیب مربوطۀ آن را فهماندند و چنان زمینه سازی نمودند که ادارات جای اهداف را نگیرد. اگرچه در آیات متعدد قرآن مجید و احادیث به آن روشنی انداخته شده یعنی در قرآن عظیم الشان در جایی که (ان کنتم مومنین- اگر شما مومن هستید) آمده آنجا ملاحظه فرمائید فرق مومن و غیر مومن بیان شده است. مگر در اینجا در رابطۀ این موضوع این ارشاد قرآن کریم کافی است.

﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِندَ اللَّهِ ﴿١٩﴾﴾ [1]

ترجمه: آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند [کار] کسی پنداشته‌اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می‌کند [نه این دو] نزد خدا یکسان نیستند (**19**)

1- التوبة: ١٩.

رسول الله صلی الله علیه وسلم و مقام دعوت

پس از مطالعهٔ جناح های مهم اسوهٔ آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مورد دعوت، رابطهٔ قلبی و ذهنی آن حضرت صلی الله علیه وسلم با مقام دعوت و احساس عظمت و مسئولیت آن، و سعی و تلاش و آمادگی علمی، روحانی، اخلاقی و عملی برای آن و کیفیات نفسیاتی ناشی از آن یک موضوع اهم و وسیع است که بر آن قرآن عظیم الشان روشنی انداخته است و ما صرف چند آن را انتخاب می کنیم.

احساس عظمت و دلچسپی

دعوت الی الله، شهادت حق، درک مقام و فعالیت برای ترویج دین که نتیجهٔ لازمی امانت وحی الهی است، کار نهایت ظریف و سنگین بار است. و این سنگینی بر دوش هر آن شخصی است که بر او این مسئولیت عاید می شود. لاکن کسی که سالار قافله باشد این مسئولیت بزرگ بر او بیشتر متوجه می گردد.

هر کسی هم که چون به مثابهٔ یک مصروفیت یا پیشه یا در اثر فشار ماحول یا محض بخاطر تسکین کیفیات درونی خویش این بار مسئولیت را بر دوش گیرد، تا وقتیکه آن را فرض عاید شده از جانب رب خویش نپندارد. نمی تواند حق آن را ادا کند.

به خاطری کـه ایـن راه پـر مشـقت اسـت و مقتضـیات آن دقیـق. و بیشتر از همه بـرای قائـد لازم مـی شـود کـه در ایـن راه بـا عـزت نفـس، بـی غرضـی، خلـوص و للهیـت وارد عمـل شـود. بـرای او نهایـت اخـلاق عـالی ضـرورت اسـت. او بایـد در برابـر طوفـان مخالفت ها بر صـبر و ثبـات اسـتوار بمانـد، بـاوجود نبـود امکانـات مـادی بـرای پیـروزی، در ادای مسـئولیت کوشـا باشـد. بـدی را بـا نیکویی جـواب بدهـد. در برابـر دشـنام طـرازی مخـالفین بـا تبسـم بگذرد. سنگ بر بـدنش اصـابت کنـد و او دعـای هـدایت نمایـد. در برابـر مخـالفین هـم روش طنـز، اسـتهزا و تـذلیل و تحقیـر را پیشـه نکند. همراه با رفقـای کمـزور و نـاتوان هـم حوصـله و همـت طـی کردن راه صـعب العبـور را داشـته باشـد، جفـای از خـود را هـم بـا خاموشی برداشت کند. و در صـورت دسـتیابی بـه مسـئولیت و مقـام بـزرگ، خـود را از فـتن کبـر، پنـدار نفـس و تنـگ نظـری در امـان دارد. گویا اخلاق او قرآن مجسم باشد.

نبی کریم صلی الله علیه وسلم بـه همـین معـراج رسـیده بودنـد. بعـد از گذشـتن موفقانـه از وادی پـر مشـقت طـایف آن حضـرت صلی الله علیه وسلم بر فـراز آسـمانها بـرده شـد و عـرب و عجـم در قدوم شان انداخته شد.

آن حضـرت صـلی الله علیـه وسـلم بـلا شـک و تردیـد مـی دانست که این وجیبه از جانـب الله تعـالی بـه او سـپرده شـده اسـت و آنچه انجام میدهد بجـا آوری حکـم الله تعـالی مـی باشـد. در ایـن مورد کیفیت یقین اوشان کاملاً منفـرد بـود کـه از آن هـیچ حصـه ای به نظر من برای کسی نصـیب نخواهـد شـد، بـه ایـن خـاطر کـه الله

تعالی با اوشان سخن مـی گفـت، جبرائیـل علیـه السـلام بـه حضـور ایشان تشریف مـی آورد و وحـی بـر قلـب مبـارک شـان نـازل مـی شد. حصۀ ما امتیان بس همـین قـدر اسـت کـه مـا بـر الفـاظ قـرآن مجید کیفیت یقین حاصل نمائیم و همین بـرای مـا کـافی اسـت اگـر کما حقه برای ما حاصل گردد.

﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ ﴿١٤٣﴾ ﴾ [1]

ترجمه: و بـدین گونـه شـما را امتـی میانـه قـرار دادیـم تـا بـر مردم گواه باشید.

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُوٓاْ أَنصَارَ ٱللَّهِ ﴿١٤﴾ ﴾ [2]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید یاران خدا باشید.

﴿ مَّن ذَا ٱلَّذِي يُقۡرِضُ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنٗا فَيُضَٰعِفَهُۥ لَهُۥٓ ﴿٢٤٥﴾ ﴾ [3]

ترجمـه: کیسـت آن کـس کـه بـه [بنـدگان] خـدا وام نیکـویی دهد تا [خدا] آن را برای او چند برابر بیفزاید (**245**)

در قـرآن در جـایی کـه آن حضـرت صـلی الله علیـه وسـلم مخاطـب شـده (فلاتکـن مـن الممتـرین- شـک کننـده مشـو) گفتـه شده. در پردۀ خطاب رخ عتاب به سوی مخالفین است.

کیفیت فهم

آن حضـرت صـلی الله علیـه وسـلم همـه امـور را بـا ایـن احساس و یقین انجام دادند کـه ایـن حکـم الله تعـالی اسـت- آنگـاه

1- البقرة : ١٤٣.
2- الصف: ١٤.
3- البقرة : ٢٤٥.

که قرآن عظیم الشان نازل می شد، اکثراً در تقویت این یقین از وضاحت و صراحت کار می گرفت: این آیات از جانب رب العالمین نازل می شود. تو برحق هستی. تو بر صراط مستقیم هستی. تو از جملهٔ مرسلین هستی. به این ترتیب همراه با او صلی الله علیه وسلم کیفیت یقین اصحاب کرام نیز بیشتر می گردید.

حقیقت این است که اینگونه تکرار و یاد دهانی یک لمحه غفلت را نمی پذیرد و اگر در این احساس کاستی می بود، پس حتماً قصور سرزد می شد. زیرا آنگاه که ایمان و احساس کمزور شود قصور حتماً سربلند می کند. اگر اگر بخواهیم عملکرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم در یک لفظ در یک کلمه اظهار کنیم، آن لفظ «صبر» خواهد بود. البته نه به معنی محدود آن بلکه به معنی جامع و گوناگون آن، و همه صبر آن حضرت صلی الله علیه وسلم به خاطر رب اش بود، بخاطری که کار نیز برای او جل علی شانه بود.

﴿ وَلِرَبِّكَ فَٱصۡبِرۡ ٧ ﴾[1]

ترجمه: و بخاطر رب خود صبر کن.

1- المدثر: ۷.

در نظارت مالک حقیقی

ضمناً یک کیفیت اهم دیگر هم بود که بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم همیشه طاری می بود، آن اینکه ایشان هرچه می کند تحت نظارت مالک حقیقی انجام می دهد که او را به این وظیفه گماشته است، آنکه با او صلی الله علیه وسلم همراه است و همه چیز را می شنود و می بیند، آنچه مخالفین می گویند و یا می کنند و آن را نیز که از طرف رفقایش است و هم آنچه که خود می گوید و می کند.

﴿ وَٱصۡبِرۡ لِحُكۡمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعۡيُنِنَاۖ ﴿٤٨﴾ ﴾[1]

ترجمه: و در برابر دستور پروردگارت شکیبایی پیشه کن که تو خود در حمایت مایی (48)

﴿ إِنَّنِي مَعَكُمَآ أَسۡمَعُ وَأَرَىٰ ﴿٤٦﴾ ﴾[2]

ترجمه: من همراه شمایم می‌شنوم و می‌بینم (46)

﴿ وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡۚ ﴿٤﴾ ﴾[3]

ترجمه: او با شماست و خدا به هر چه می‌کنید بیناست (4)

﴿ وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ ﴿١٦﴾ ﴾[4]

ترجمه: و ما از شاهرگ [او] به او نزدیکتریم (16)

1- الطور: ٤٨.
2- طه: ٤٦.
3- الحدید: ٤.
4- ق: ١٦.

﴿ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا ٤٠﴾ [1]

ترجمه: و او نفر دوم از دو تن بود.

﴿ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمۡ وَلَا خَمۡسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمۡ وَلَآ أَدۡنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمۡ ٧﴾ [2]

ترجمه: سه تن نیست مگر اینکه او چهارمین آنهاست و نه میان پنج تن مگر اینکه او ششمین آنهاست و نه کمتر از این [عدد] و نه بیشتر مگر اینکه هر کجا باشند او با آنهاست.

در این کیفیت دو گنجینه پوشیده است:

یکی گنجینۀ سکون، طمانیت، اعتماد، توکل، جرأت، شجاعت، علاقمندی و هر لمحه طراوت و شادابی است. و غار ثور یک مثال آن می باشد. همه سیرت طیبۀ آن حضرت صلی الله علیه وسلم از همچو واقعاتی پر است که بر این کیفیات گواهی دارند. در طی 23 سال یک لمحه هم چنان نشد که بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم خستگی یعنی خستگی ذهنی و نفسیاتی طاری شده و در اثر آن سستی بر ایشان غلبه کرده باشد یا در تکاپو و احساسات کاستی آمده باشد و یا مایوسی برایش دست داده باشد.

و گنجینۀ دوم احساس عظمت و نزاکت مسئولیت است. کاری کسی را که انجام میدهی و می خواهی کار خود را برایش نشان بدهی، وقتی او در وقت انجام کار ترا مشاهده می کند

1- التوبة : ٤٠.
2- المجادلة : ٧.

چگونه قلب و ذهـن از احسـاس مسـئولیت مـی توانـد خـالی شـود.
به هر اندازه ایکه کبریایی کار فرما محسـوس باشـد بـه همـان انـدازه
عظمت کار او محسوس می باشد.

احساس عظمت مسئولیت

او علیـه السـلام از عظمـت وظیفـه، نزاکـت موقـف و گرانـی
مسئولیت همیشه آگاه بود. اگـر وحـی آمـد بـه لـرزه افتـاد و در ایـن
لـرزش، قلـب و جسـم شـریک بـود. چـون نـزد حضـرت
خدیجه رضی الله عنهـا آمـد (زملـونی- مـرا چـادر بپوشـان) گفـت.
قرآن در همان آغاز یـا ایهاالمزمـل و یـا ایهاالمـدثر خطـاب نمـود و
با کیفیات دیگر به ایـن کیفیـت نیـز اشـاره نمـود. یـک کـار بـزرگ
درپیش است- هیبـت آن طـاری اسـت- در تـاریکی تیـره جرقـه ای
از نور است کـه از آن بایـد روشـنی حاصـل شـود. یـک آواز اسـت
مشتمل بـر الفـاظ کـه توسـط آن همـه بـه خـواب رفتگـان را بایـد
بیدار کرد. یک ریشـۀ کوچـک اسـت کـه آن را بـا آبیـاری بایـد بـه
درخت تبدیل کرد کـه بـیخ آن ثابـت و شـاخه هـای آن بـه آسـمان
برسد و همیشـه بهـار باشـد کـه از میـوه و سـایۀ آن قافلـه هـا نفـع
ببرند. چنانچه همـین کیفیـت نـاقراری و اضـطراب از احسـاس ایـن
مسـئولیت سـنگین و کیفیـت پوشـانیدن خـویش در چـادر را قـرآن
عظیم الشان عکاسی نمود.

ضمناً آن حضرت صلی الله علیه وسـلم بـه ایـن هـم آگـاه شـد
که معنی دعوت حـق و مسـئولیت قیـادت آن ایـن اسـت کـه زمانـۀ
خـواب گـران و محـدود شـدن در خـود گذشـته، حـالا کمـر بایـد

بست و خود را تیار کرد و باید همیشه کمربسته بود. و در میدان کارزار ایستاد و همه دنیا را هوشدار داده و برای قیام کبریایی رب در دنیا به جدو جهد باید پرداخت و آن را مستمر داشت.

قول ثقیل

پیام اقراء برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیام حصول لطف از لذات علم نبود، بلکه یک قول ثقیل بود که اذیت دعوت و طی کردن وادی های تکلیف افزای هجرت و جهاد را با خود داشت. وحی صرف به این خاطر نبود که بخوان و ثواب حاصل کن، بلکه یک بار مسئولیت بود، باری که صرف معنوی نبود بلکه جسمانی هم بود. هرگاه وحی نازل می شد در پیشانی مبارک قطرات عرق نمودار می گردید و اگر آن حضرت صلی الله علیه وسلم سوار می بود اشتر بر زمین می نشست.

﴿ إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ﴿٥﴾ ﴾ [1]

ترجمه: در حقیقت ما به زودی بر تو گفتاری گرانبار القا می‌کنیم

برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم این کار یک مصروفیت نبود، بلکه رسالت همه عمر بود و چنان معلوم می شد که کمر او صلی الله علیه وسلم را خواهد شکست. و گرانی این بار با دست گیری رحمت الهی تخفیف یافت.

﴿ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ﴿٢﴾ ٱلَّذِىٓ أَنقَضَ ظَهْرَكَ ﴿٣﴾ ﴾ [2]

ترجمه: و بار گرانت را از [دوش] تو برنداشتیم (2) [باری]

1- المزمل: ٥.
2- الشرح: ٢ – ٣.

که [گویی] پشت تو را شکست (3)

قلب آن حضرت صلی الله علیه وسلم به حدی از مسئولیت شهادت حق گران بار بود که مطابق روایت حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه یک مرتبه آن حضرت صلی الله علیه وسلم از وی خواهش نمود که تلاوت نماید. او نخست متردد شد که من چگونه صاحب وحی را قرآن بشنوانم- وقتی آن حضرت صلی الله علیه وسلم اصرار نمودند، او چند آیات سورۀ نساء را تلاوت نمود. وقتی او به این آیت رسید:

﴿ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدًا ﴿٤١﴾ ﴾[1]

ترجمه: پس چگونه است [حالشان] آنگاه که از هر امتی گواهی آوریم و تو را بر آنان گواه آوریم (41)

پس فرمود: «عبدالله بس کن»

می گوید من به سوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم دیدم که از چشمانش اشک روان بود.

علاقمندی قلبی

نتیجۀ احساس عظمت کار و مسئولیت، این بود که حیثیت دعوت و تحریک اسلامی برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم چون لبادۀ نبود که وی آن را به ظاهر به تن کرده باشد، بلکه این خواستۀ دل شده و در اعماق روح شان جا گرفته بود. و همیشه

1- النساء: ٤١.

بر بر فکر شان حاکم بود- صبح و شام در همین اندیشه و همین مصروفیت بود و همین کیفیت بر هر آن چیزی می بود که این مقصد و هدف متقاضی آن بود. مگر بیشتر از همه تپش و سوز قلبی برای دعوت می بود و یک چشمۀ خیر خواهی و رحمت در دلش می جوشید که مردم به هدایت برسند، به حق برسند و هدایت یابند. تصویر این علاقمندی و اضطراب آن حضرت صلی الله علیه وسلم را قرآن عظیم الشان اینگونه ترسیم می نماید:

﴿ لَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ أَلَّا يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ ٣ ﴾[1]

ترجمه: شاید تو از اینکه [مشرکان] ایمان نمی‌آورند جان خود را تباه سازی (3)

با همین ذهنیت و سوز آن حضرت صلی الله علیه وسلم خود را داشت هلاک می نمود و برای هدایت مردم بدون اینگونه تمنا شاید تحریک های اجتماعی بتوانند به پیش بروند، مگر برای تحریک اسلامی مشکل است که به پیش برود-

با نظرداشت همین حالت آن حضرت صلی الله علیه وسلم قرآن عظیم الشان بار بار به نصیحت و تفهیم او پرداخت که هدایت و فضیاب نمودن هریک از نعمت ایمان، در توان تو نیست. تو به حیث نگهبان، وکیل فرستاده نشده ای، مسئولیت اساسی تو رساندن پیام است. قبول و عدم قبول فعل شخصی هر انسان می باشد و برای او انتخاب راه زندگی اختیار داده شده

1- الشعراء : ۳.

است.

این نوع آیات قرآن کریم علاقمندی آن حضرت صلی الله علیه وسلم را به نمایش گذاشته، و مقام داعی حق را ظاهر می سازد و حدود مربوط به معلم را هم توضیح می نماید.

﴿ أَفَأَنتَ تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ أَوۡ تَهۡدِي ٱلۡعُمۡيَ وَمَن كَانَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ﴿٤٠﴾ ﴾[1]

ترجمه: پس آیا تو می‌توانی کران را شنوا کنی یا نابینایان و کسی را که همواره در گمراهی آشکاری است راه نمایی **(40)**

﴿ إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ ﴿٥٦﴾ ﴾[2]

ترجمه: در حقیقت تو هر که را دوست داری نمی‌توانی راهنمایی کنی لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می‌کند **(56)**

﴿ إِن تَحۡرِصۡ عَلَىٰ هُدَىٰهُمۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَن يُضِلُّ ﴿٣٧﴾ ﴾[3]

ترجمه: گر [چه] بر هدایت آنان حرص ورزی ولی خدا کسی را که فرو گذاشته است هدایت نمی‌کند **(37)**

﴿ وَكَذَّبَ بِهِۦ قَوۡمُكَ وَهُوَ ٱلۡحَقُّۚ قُل لَّسۡتُ عَلَيۡكُم بِوَكِيلٖ ﴿٦٦﴾ ﴾[4]

ترجمه: و قوم تو آن [قرآن] را دروغ شمردند در حالی که آن بر حق است بگو من بر شما نگهبان نیستم **(66)**

1- الزخرف: ٤٠.
2- القصص: ٥٦.
3- النحل: ٣٧.
4- الأنعام: ٦٦.

آمادگی

نبی کریم صلی الله علیه وسلم از همان روزیکه تبلیغ قرآن مجید و کار دعوت و تحریک را آغازید، از همان لمحه خود را نیز آماده نمود. پاکیزگی قلب، نگاه و دامن و علو اخلاق بی هیچ حاصل نمی شود، بلکه محنت و ریاضت می خواهد.

تعلق با قرآن کریم

قرآن کریم برای این همه آمادگی سرچشمه بود، قران کریم بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم نازل می شد، ایشان آن را حاصل نموده بر آن تدبر می نمودند و از آن علم حاصل نموده و آن را ورد زبان و پناه گاه جان می ساختند. آن را جذب می کردند و در قالب آن جا می گرفتند. به خاطریکه از یک طرف آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای آمادگی علمی، روحانی و اخلاقی خویش بدان ناگزیر بودند که بدون آن دیگر راهی نبود. دوم مرکز و محور رسالت و دعوت و فرایض تحریک نیز همین قرآن کریم بود. یعنی تلاوت آیات، تعلیم قرآن و حکمت و تزکیهٔ نفس.

﴿ كَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِيكُمۡ رَسُولٗا مِّنكُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِنَا وَيُزَكِّيكُمۡ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمۡ تَكُونُواْ تَعۡلَمُونَ ١٥١ ﴾[1]

ترجمه: همان طور که در میان شما فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم [که] آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را پاک

1- البقرة: ١٥١.

مـی‌گردانـد و بـه شـما کتـاب و حکمـت مـی‌آمـوزد و آنچـه را نمی‌دانستید به شما یاد می‌دهد (151)

تعلق آن حضرت صلی الله علیـه وسـلم بـا قـرآن عظـیم الشـان سطحی نبود، بلکـه عمیـق و بـا نهایـت شـوق و محبـت بـود، بـدین خاطر که اوشان از همـین قـرآن کـریم تغذیـه مـی شـدند. انعکـاس شـوق، انتظـار و عجلـت آن حضـرت صـلی الله علیـه وسـلم را در این آیت می توانید مشاهده کنید:

﴿ لَا تُحَرِّكْ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِۦٓ ﴿١٦﴾ ﴾[1]

ترجمـه: زبانـت را بخـاطر عجلـه بـرای خوانـدن آن [قـرآن] حرکت مده (16)

مولانـا امـین احسـن اصـلاحی مـی نویسـد: اگرچـه مضـمون شوق و محبـت از مضـامین سـادهٔ ادبیـات اسـت. مگـر آن محبـت و بی قراری را چه کسی می تواند تعبیر کنـد کـه بـر نبـی کـریم صـلی الله علیه وسـلم آن هنگـام طـاری شـده بـود کـه بعـد از یـک وقفـهٔ طویـل و در بـین طوفـان بیهـوده سـرایی هـای مخـالفین، حضـرت جبرئیل امین با نامه و پیام الله تعـالی نمـودار شـد. یـک طفـل گرسـنه باشد و مادرش او را به سینهٔ خود نزدیـک کنـد، او مـی خواهـد کـه شیر سینه را با یـک نفـس بنوشـد. مسـافر صـحرا از تشـنگی نـاقرار باشد و بعد از انتظـار طویـل دلـو مملـو از آب را دریابـد، یقینـاً کـه می خواهـد همـه آب دلـو را در یـک دفعـه در معـدهٔ خـود داخـل نماید. برای مهجور بعد از تحمـل لحظـات پـر مشـقت جـدایی نامـهٔ

1- القیامة: ١٦.

محبوبش برسد، او می خواهد که با یک نظر یک یک حرف آن را مطالعه کند[1].

شوق حصول علم

عجلت زبان بعد از هدایت الهی رفع شد مگر شوق قلب و اضطراب همچنان باقی بود که برای اظهار و تکمیل آن، التجای افزایش علم بر زبان جاری شد:

﴿ وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا ١١٤ ﴾ [2]

ترجمه: و بگو پروردگارا بر دانشم بیفزای **(114)**

منزلی که در برابر دعوت اسلامی قرار دارد بدون تحصیل علم در مکتب وحی حاصل نمی شود و این کار آسانی نیست، برای آن صلاحیت های بی نهایت ذهنی و فکری و گنجینۀ حکمت درکار است. آن حضرت صلی الله علیه وسلم از قرآن مجید، علم و حکمتی را حاصل کرد که بر بنیاد آن برای انسان ها نظام مکمل حیات را مدون نمود. بعد از آن نه تنها در قلب آن حضرت صلی الله علیه وسلم شوق و اضطراب برای علمی که برای یک قائد ضروری می باشد افزود، بلکه در این رابطه رجوع به طرف الله تعالی بیشتر شد. دعای او به درگاه او بود، توکل و اعتماد صرف به الله تعالی می نمود به خاطریکه سرچشمۀ علم او تعالی است.

بعد هرگاه که قرآن کریم به او می رسید، آن حضرت صلی

1- (تدبر القرآن جلد 8 صفحة 58) .
2- طه : ١١٤ .

الله علیه وسلم آن را غذای قلب و روح خود می ساخت. و در نزول مرحله به مرحلۀ قرآن کریم هم همین حکمت الهی بود. این تعلق یک بار زندگی نبود و نه اینکه هرگاه موقع میسر آمد همه یکبارگی فرو برده شود، خواه عمل جذب و هضم صورت بگیرد و یانه و اگر غافل شود مدت ها بگذرد.

قیام اللیل و ترتیل قرآن کریم

رسول الله صلی الله علیه وسلم از همان آغاز آرامش بستر را ترک نموده، بیشتر لمحات شب را دست بسته در برابر نازل کنندۀ قرآن کریم می ایستادند. گاهی نیم شب و گاهی بیشتر از آن و گاهی هم کمتر از آن و قرآنکریم را آهسته آهسته با دقت و هماهنگی قلب و زبان تلاوت می فرمودند. و برای جذب قرآن کریم نسخۀ بهتر و مؤثر از این نمی تواند باشد.

﴿ قُمِ ٱلَّيۡلَ إِلَّا قَلِيلٗا ٢ نِّصۡفَهُۥٓ أَوِ ٱنقُصۡ مِنۡهُ قَلِيلًا ٣ أَوۡ زِدۡ عَلَيۡهِ وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلًا ٤ ﴾[1]

ترجمه: به پا خیز شب را مگر اندکی (2) نیمی از شب یا اندکی از آن را بکاه (3) یا بر آن [نصف] بیفزای و قرآن را شمرده شمرده بخوان (4)

﴿ إِنَّ رَبَّكَ يَعۡلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدۡنَىٰ مِن ثُلُثَيِ ٱلَّيۡلِ وَنِصۡفَهُۥ وَثُلُثَهُۥ ٢٠ ﴾[2]

ترجمه: در حقیقت پروردگارت می‌داند که تو نزدیک به دو سوم از شب یا نصف آن یا یک سوم آن را [به نماز] برمی‌خیزی.

1- المزمل: ۲ – ٤.
2- المزمل: ۲۰.

این روش را آن حضرت صلی الله علیه وسلم تا پای حیات ترک نکردند تا آنجا که در کبر سن پا های مبارک ورم می کرد. علاوه از این هم ایشان قرآنکریم را تلاوت می فرمودند و در ماه مبارک رمضان قرآنکریم را مکمل تکرار نموده و معمولاً در نماز صبح تلاوت اوشان طویل می بود.

﴿ ٱتۡلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَۖ ﴿٤٥﴾ ﴾[1]

ترجمه: آنچه از کتاب به سوی تو وحی شده است بخوان و نماز را برپا دار (45)

﴿ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ وَقُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِۖ إِنَّ قُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ كَانَ مَشۡهُودٗا ﴿٧٨﴾ وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا ﴿٧٩﴾ ﴾[2]

ترجمه: نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپادار و [نیز] نماز صبح را زیرا نماز صبح همواره [مقرون با حضور [فرشتگان] است (78) و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو [به منزله] نافله‌ای باشد امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند (79)

ذکر الهی

همراه با نزول قرآن کریم حکم نماز نافذ شد، تعلق ایندو لاینفک است. من می گویم که نماز برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم بزرگترین تکیه گاه بود. ایشان به ذریعهٔ آن مدد

1- العنکبوت: ٤٥.
2- الإسراء: ٧٨ – ٧٩.

حاصل می نمودند. اگر امری او را پریشان می کرد، به نماز رجوع می نمودند. علاوه بر قرآن و نماز آن حضرت صلی الله علیه وسلم به کثرت به ذکر و اعتراف وحدانیت اوتعالی مصروف می بودند و بیان عظمت، تسبیح، حمد و شکر اوتعالی را ورد خویش ساخته و همیشه صبح و شام، شب و روز و هر لمحه و حتی در موقع انجام امور نه تنها قلب را بر آن مصروف می داشتند، بلکه توسط کلمات مختصر این احساسات و کیفیات را در قالب الفاظ جا دادند، تعداد تعین نمودند، اوقات مقرر فرمودند و خود به این روش عمل نموده و رفقای خود را به آن تأکید نمودند و به این طریق اظهار تعلق بالله را در روند زندگی اجتماعی جا دادند.

به این ترتیب آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای هر موقع، هر حالت و هر ضرورت دعا های جامع، پر نشاط برای قلب و روح، و پر کشش برای احساس تجویز نمودند و آن را تعلیم دادند و به استغفار توجهٔ خاص فرمودند که ضمن عبادت و دعا این هم جزو اساسی دعوت است. آن حضرت صلی الله علیه وسلم خود به کثرت استغفار می نمودند و طوری اسغفار می گفتند که همراهش میدانست که او علیه السلام استغفار می نماید. در خاتمهٔ هر نشست و در جریان هر مجلس به آن توجه داده می شد. بعضی صحابه رضی الله عنهم آن حضرت صلی الله علیه وسلم را در حالی مشاهده نمودند که بیشتر از هفتاد مرتبه استغفار نموده اند. و پیروی آن حضرت صلی الله علیه وسلم را جماعت همراهش نیز کردند.

صبر

نبی کریم صلی الله علیه وسلم نمونۀ کامل ترین صفات مثل بندگی، اخلاص، محبت، شکر و توکل در برابر رب خویش بودند، به همین ترتیب آن حضرت صلی الله علیه وسلم در اطاعت و سخاوت در راه الله تعالی نیز از همه پیش قدم بودند که در اینجا موقع تفصیل این همه نیست، مگر یک گنجینۀ عظیم اخلاق که به شکل صبر در نزد او صلی الله علیه وسلم وجود داشت، ذکر بعضی جناح های آن ضروری است. ورنه اخلاق آن حضرت صلی الله علیه وسلم چنان بحر عظیم است که احاطۀ آن ممکن نیست. صرف صبر آنقدر پهلو دارد که شمار کردن آن از اشکال خالی نمی باشد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم و مخالفین دعوت

در راه پیشبرد دعوت و تحریک اسلامی انواع مشکلات و مصائب مانع بود. بعضی این موانع از جانب مخاطبین و بعضی نتیجۀ کیفیات و احساسات درونی در برابر مخالفت ها و مزاحمتهای مخاطبین- و بعضی بنا بر خواهش تشکیل صف مرصوص از همراهان و پیشروی در راه حق بود. در برابر همۀ این ها آن حضرت صلی الله علیه وسلم صبر نمود و صبورانه عمل کرد.

این سخن نهایت جامع و مختصر است مگر دانست بعضی تفصیلات آن ضروری می باشد. مسلماً مکارم اخلاقی مانند نیکی در برابر بدی و رحمت و عفو که آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن را بکار گرفتند نیز به اساس صبر بوجود آمد، مگر فعلاً ما می خواهیم بینیم که بعض جهات کیفیات ایشان در برابر مخالفت مخاطبین چگونه بود.

مخالفت های قولی

برداشت آزار و تکالیف جسمانی و استقامت در برابر آن و استمرار در پیشروی، خود متقاضی صبر است. لاکن در یک مبارزۀ طویل بیشتر مشکل، جان گسل، روح فرسا، و موجب آلام و مصایب شدید آزاری است که توسط زبان وارد می شود که

قرآن مجید آن را به (یقولون- آنچه او می گوید) تعبیر نموده است. مصائب جسمانی با وجود شدت آن معلوم و محسوس می شود ولی نمی تواند همیشه جاری باشد، به خاطریکه قوت برداشت انسان یک حد دارد. ممکن است در مقابله با آن انسان کمزور شده از موقف خویش عقب برود، لاکن این مشکل است که او فریب خورده در حالیکه موقف خود را صحیح و بر حق بداند، در راه غلط قدم بگذارد. یا مشکوک شود، یا همت خود را از دست بدهد یا شکار مایوسی و افسردگی شود و وابستگی و احساس او پژمرده گردد.

برعکس آن، مخالفت های قولی بر روح زخم می زند، اعصاب را فلج می نماید، در ذهن رخنه پیدا می کند و بدن انسان را به تحلیل می برد و همچنان عمل آن تسلسل داشته می باشد.

بجای دست بالا کردن استعمال زبان عمل آسان و مهذب است، بدین لحاظ قرآن کریم از همان ابتدا به پیامبر علیه السلام صبر بر مخالفت های قولی را تعلیم داد و بعد یاد دهانی نیز فرمود.

﴿ وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱهۡجُرۡهُمۡ هَجۡرٗا جَمِيلٗا ١٠ ﴾ [1]

ترجمه: و بر آنچه می‌گویند شکیبا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش فاصله بگیر **(10)**

مخالفین آن حضرت صلی الله علیه وسلم حقایقی را که او

1- المزمل: ۱۰.

مثل روز روشن مشاهده می نمود، تردیـد نمـوده بـه مـذاق و اسـتهزا گرفتند و تمسـخر نمودنـد. چغلـی کردنـد و تهمـت هـای دروغـین بستند و علاوه بر لفـاظی بـا اشـاره یـک طوفـانی از پروپاگنـد را بـه راه انداختند. به نیک نیتی و اخـلاص او صـلی الله علیـه وسـلم شـک نموده سخنان او را ردو بدل و بـه آن معنـی نادرسـت دادنـد، ضـد و لجاجـت نمودنـد، الزامـات دروغـین بسـتند و مـردم را بـد گمـان نمودند. مگر هیچ یک از این هـا او صـلی الله علیـه وسـلم را از مقـام و پیشـبرد وظیفـه بـاز نداشـت. آن حضـرت صـلی الله علیـه وسـلم ذهن و زبان خود را حفاظت نمـود و از جـواب بـدی آنهـا بـه بـدی نگهداشت و به راه خود به پیش رفت.

نوعیت های صبر

آن حضرت صلی الله علیه وسـلم عـلاوه بـر اسـتقامت بـه یقـین و ایمان خویش و پیشبرد وظیفه در برابـر ایـن امتحانـات سـخت، روشـی را که با کمال صبر درپیش گرفتند نوعیت های مختلف داشت.

نخست آن حضرت صـلی الله علیـه وسـلم از مخـالفین اعـراض نمودند، با آن ها از بحث، جـدل و سـوال جـواب هـای بـی حاصـل انکار کردند. از رویـارویی بـا آن هـا کنـار رفتنـد، مجـالس شـان را ترک نمودند، به خاطری کـه از ایـن بحـث و جـدل هـا دروازۀ حـق باز نمی شد و صرف وقت ضـایع مـی گردیـد. همچنـان شـرکت در مجـالس تمسـخر و اسـتهزا بـر دیـن و آن حضـرت صـلی الله علیـه وسلم نقصان ده بود.

دوم: با چنـین مـردم کـه سـوال دوسـتی و تعلـق قلبـی وجـود

نداشت، مگر هرگاه که آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن ها را ترک می کرد در حالت جنگ و جدل و دشمنی و عناد نمی بود و روابط خود را مبنی بر همدردی انسانی باقی می ماند و هم دعوت خود را مستمر میداشت. این روش را قرآن کریم به (هجر جمیل) تعبیر نموده است. و نقشهٔ آن را در (قالوا سلاما)ترسیم نموده و هدایت آن را در (فاعرض عن الجاهلین) و حکم آن را در (لاتقعدوا) داده است.

﴿ وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلْجَٰهِلُونَ قَالُوا۟ سَلَٰمًا ﴿٦٣﴾ ﴾ [1]

ترجمه: و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند (63)

﴿ وَأَعْرِضْ عَنِ ٱلْجَٰهِلِينَ ﴿١٩٩﴾ ﴾ [2]

ترجمه: و از نادانان رخ برتاب (199)

﴿ إِذَا سَمِعْتُمْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا۟ مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا۟ فِى حَدِيثٍ غَيْرِهِۦٓ ۚ إِنَّكُمْ إِذًا مِّثْلُهُمْ ﴿١٤٠﴾ ﴾ [3]

ترجمه: هر گاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود (140)

﴿ وَإِذَا رَأَيْتَ ٱلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِىٓ ءَايَٰتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ ﴿٦٨﴾ ﴾ [4]

ترجمه: و چون ببینی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما

1- الفرقان: ٦٣.
2- الأعراف: ١٩٩.
3- النساء: ١٤٠.
1- الأنعام: ٦٨.

فرو می‌روند از ایشان روی برتاب (68)

مقام بالا تر این بود که آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن ها را معاف فرمود. به جواب دشنام، دشنام نداد، بلکه برای شان دعا فرمود یعنی جواب بدی را به نیکی داد.

وقتی مردم در صدد تردید شوند، شنیده را ناشنیده انگارند، و رویهٔ حقارت درپیش گیرند، رنج و افسردگی که یک کیفیت فطری است در انسان تحریک می شود و آن حضرت صلی الله علیه وسلم هم در همچو مواقع متأثر می شدند. مگر بالاخره به دستیاری قرآن کریم بر آن مسلط شده و بعد از دریافت تسلی از جانب الله تعالی در پی انجام وظیفهٔ خویش می شدند.

﴿ فَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٦﴾ ﴾ [1]

ترجمه: پس گفتار آنان تو را غمگین نگرداند که ما آنچه را پنهان و آنچه را آشکار می‌کنند می‌دانیم (76)

﴿ وَمَن كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا ﴿٢٣﴾ ﴾ [2]

ترجمه: و هر کس کفر ورزد نباید کفر او تو را غمگین گرداند بازگشتشان به سوی ماست و به [حقیقت] آنچه کرده‌اند آگاهشان خواهیم کرد (23)

به همین ترتیب پلان ها و سازش های مخالفین، سعی و تلاش آن ها برای ناکامی دعوت اسلامی، کوشش حمایت کفار توسط مدعیان دروغین اسلام، در قلب آن حضرت صلی الله

2- یس: ٧٦.
3- لقمان: ٢٣.

علیه وسلم رنج و غم و دل شکستگی ایجاد می کرد که ایشان با آن نیز به دستیاری قرآن کریم مقابله می کردند.

﴿ وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ وَلَا تَكُ فِي ضَيۡقٖ مِّمَّا يَمۡكُرُونَ ١٢٧ ﴾ [1]

ترجمه: و صبر کن و صبر تو جز به [توفیق] خدا نیست و بر آنان اندوه مخور و از آنچه نیرنگ می‌کنند دل تنگ مدار

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ لَا يَحۡزُنكَ ٱلَّذِينَ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡكُفۡرِ مِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَلَمۡ تُؤۡمِن قُلُوبُهُمۡۛ وَمِنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْۛ ٤١ ﴾ [2]

ترجمه: ای پیامبر کسانی که در کفر شتاب می‌ورزند تو را غمگین نسازند [چه] از آنانکه با زبان خود گفتند ایمان آوردیم و حال آنکه دلهایشان ایمان نیاورده بود و [چه] از یهودیان.

یک کیفیت نفسیاتی عمومی«استعجال» بود. یعنی عجلت و شتابزدگی که برای مقابله با آن بسیار صبر درکار است. بلکه بعضی ها می گویند که نام دوم عدم شتابزدگی، صبر است. و این استعجال وجوه مختلف داشت. یکی اینکه وقتی با همه کوشش و تلاش مردم حق را نمی پذیرفتند، پس فطرتاً در دل آن حضرت صلی الله علیه وسلم این خواهش پیدا می شد که مطالبه ای از مطالبات و یا شرطی از شرایط آن ها برآورده گردد تا که اتمام حجت شود و آن ها حق را بپذیرند.

دوم: اینکه حصه ای از وعید تباهی و هلاکت به آن ها ظاهر شود.

1- النحل: ١٢٧.
2- المائدة : ٤١.

سوم این اندیشه نیز اوج می گرفت که این قافله هرچه زود تر به منزل مقصود خود برسد.

در همهٔ این مواقع آن حضرت صلی الله علیه وسلم به اساس هدایت قرآن کریم رویهٔ صبر درپیش گرفتند و قبولیت مطالبات نامعقول و نزول و عدم نزول عذاب و رسیدن به سر منزل مقصود، همه را به مشیئت اوتعالی گذاشته و خود به انجام وظیفهٔ خویش مصروف بودند. الله تعالی بر او واضح نمود که بدون آزمایش و سعی و کوشش، هیچ راهی به کامیابی نمی انجامد.

﴿ قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُۥ لَيَحْزُنُكَ ٱلَّذِى يَقُولُونَ ۖ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٣٣﴾ وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا۟ عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا۟ وَأُوذُوا۟ حَتَّىٰٓ أَتَىٰهُمْ نَصْرُنَا ۚ وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِ ۚ وَلَقَدْ جَآءَكَ مِن نَّبَإِى۟ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٣٤﴾ وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ ٱسْتَطَعْتَ أَن تَبْتَغِىَ نَفَقًا فِى ٱلْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِى ٱلسَّمَآءِ فَتَأْتِيَهُم بِـَٔايَةٍ ۚ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى ٱلْهُدَىٰ ۚ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْجَٰهِلِينَ ﴿٣٥﴾ ﴾ [1]

ترجمه: به یقین می‌دانیم که آنچه می‌گویند تو را سخت غمگین می‌کند در واقع آنان تو را تکذیب نمی‌کنند ولی ستمکاران آیات خدا را انکار می‌کنند (33) و پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند ولی بر آنچه تکذیب شدند و آزار دیدند شکیبایی کردند تا یاری ما به آنان رسید و برای کلمات خدا هیچ تغییردهنده‌ای نیست و مسلما اخبار پیامبران به تو رسیده است (34) و اگر اعراض کردن آنان [از قرآن] بر تو گران است اگر می‌توانی نقبی در زمین یا

1- الأنعام: ٣٣ - ٣٥

نردبانی در آسمان بجویی تـا معجـزه‌ای [دیگـر] برایشـان بیـاوری [پـس چنین کن] و اگـر خـدا مـی‌خواسـت قطعـا آنـان را بـر هـدایت گـرد می‌آورد پس زنهار از نادانان مباش (35)

﴿ فَٱصۡبِرۡ كَمَا صَبَرَ أُوْلُواْ ٱلۡعَزۡمِ مِنَ ٱلرُّسُلِ وَلَا تَسۡتَعۡجِل لَّهُمۡ ﴿٣٥﴾ ﴾[1]

ترجمه: پس همان گونه که پیـامبران نسـتوه صـبر کردنـد صـبر کن و برای آنان شتابزدگی به خرج مده.

﴿ فَٱصۡبِرۡ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ ﴿٥٥﴾ ﴾[2]

ترجمه: پـس صـبر کـن کـه وعـده خـدا حـق اسـت و بـرای گناهت آمرزش بخواه (55)

﴿ وَٱتَّبِعۡ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيۡكَ وَٱصۡبِرۡ حَتَّىٰ يَحۡكُمَ ٱللَّهُۚ ﴿١٠٩﴾ ﴾[3]

ترجمه: و از آنچه بر تو وحـی مـی‌شـود پیـروی کـن و شـکیبا باش تا خدا [میان تو و آنان] داوری کند (109)

مبارزه و جهاد

مردمانی که بـرای مخالفـت کمـر بسـتند و بـا قـول و عمـل در برابر دعوت دشمنی نمودند. تا آنجـا کـه اتمـام حجـت شـد کـه آن هـا حـق را نمـی پذیرنـد. مسـلمانان را از خانـه هـای شـان بیـرون کردند، شمشیر به دسـت گرفتنـد و بـرای امحـای تحریـک و دعـوت کوشش نمودند و به سـازش و توطئـه علیـه مسـلمانان دسـت زدنـد. یا آنهایی که با وجود دعـوای ایمـان بـا کفـار همراهـی نمودنـد و در

1- الأحقاف: ٣٥.
2- غافر: ٥٥.
3- یونس: ١٠٩.

توطئه شریک شدند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم با آن ها به سختی عمل نمود و بر علیه شان اعلان جهاد کرد. و اگر چنین نمی کرد غایه و هدفی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم به آن مامور شده بود، متضرر می گردید. مگر در چنین موقع هم ایشان در هیچ مقامی مرتکب تجاوز نشدند و نه هم از حد اعتدال تجاوز نمودند و اگر شمشیر بدست گرفتند تمام حدود اخلاق و انصاف را ملحوظ داشتند.

﴿ فَلَا تُطِعِ ٱلۡكَٰفِرِينَ وَجَٰهِدۡهُم بِهِۦ جِهَادٗا كَبِيرٗا ٥٢ ﴾ [1]

ترجمه: پس از کافران اطاعت مکن و با [الهام گرفتن از] قرآن با آنان به جهادی بزرگ بپرداز (**52**)

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلۡكُفَّارَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱغۡلُظۡ عَلَيۡهِمۡۚ ٧٣ ﴾ [2]

ترجمه: ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر (**73**)

﴿ وَقَٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَكُمۡ وَلَا تَعۡتَدُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ ١٩٠ ﴾ [3]

ترجمه: و در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند بجنگید ولی از اندازه درنگذرید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد (**190**)

﴿ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ

1- الفرقان: ۵۲.
2- التوبة : ۷۳.
3- البقرة : ۱۹۰.

لِلتَّقْوَىٰ ﴿٨﴾ [1]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت‌شهادت دهید و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است (**8**)

مخالفینی که مخالفت شان به دشمنی، قتال و سازش نرسیده و یا بر علیه شان اتمام حجت نشده بود، آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر آنها تعرض نه نمود، بلکه برای اصلاح آن ها کوشش خود را ادامه داد. آن ها در شمار جاهلان بودند یعنی آنهایی که نادان بودند یا از فهم نا آشنا و مغلوب احساسات.

حسن اخلاق

ولی آنچه اهم است اینکه در برخورد با این هردو گروه آن حضرت صلی الله علیه وسلم هیچگاهی به آن ها دشنام ندادند، آن ها را تمسخر و استهزا و تحقیر و تذلیل نکردند. در محافل خصوصی آن هارا به استهزا یاد نه نمودند، رو در رو به آنها طعن و طنز نگفتند. حتی حرف نایشسته از زبان مبارک بیرون نشد، بتها و خدایان دروغین شان را هم بد و رد نگفتند. البته آن ها را مورد انتقاد قرار دادند. در انتقاد علیه سرداران و علمای یهود نیز روشی را که قرآن کریم درپیش گرفته به تناسب روشی که در بائبل از پیغمبران بنی اسرائیل چون حضرت یسعیاه و

1- المائدة : ٨.

حضرت یرمیاه و حضرت عیسی علیهم السلام نقل شده است، نهایت نرم است.

به همین ترتیب آن حضرت صلی الله علیه وسلم هیچگاهی سائل را رد نکردند، باکسی با ترش رویی و تند خویی برخورد نه نمودند، در برابر کسی در پیشانی مبارک چین نیامد. در اینگونه تعاملات هم رویهٔ ایشان نمونهٔ راستین تعلیمات قرآن کریم بود.

﴿ لَا يَسۡخَرۡ قَوۡمٞ مِّن قَوۡمٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُونُواْ خَيۡرٗا مِّنۡهُمۡ وَلَا نِسَآءٞ مِّن نِّسَآءٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهُنَّۖ وَلَا تَلۡمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَلَا تَنَابَزُواْ بِٱلۡأَلۡقَٰبِۖ ﴿١١﴾ ﴾[1]

ترجمه: نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند شاید آنها از اینها بهتر باشند و نباید زنانی زنان [دیگر] را [ریشخند کنند] شاید آنها از اینها بهتر باشند و از یکدیگر عیب مگیرید و به همدیگر لقبهای زشت مدهید (11)

﴿ وَلَا تُصَعِّرۡ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٖ ﴿١٨﴾ ﴾[2]

ترجمه: و از مردم [به نخوت] رخ برمتاب و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسند لافزن را دوست نمی‌دارد

﴿ وَأَمَّا ٱلسَّآئِلَ فَلَا تَنۡهَرۡ ﴿١٠﴾ وَأَمَّا بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثۡ ﴿١١﴾ ﴾[3]

ترجمه: و گدا را مران (10) و از نعمت پروردگار خویش [با مردم] سخن گوی (11)

﴿ وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ ﴿١٠٨﴾ ﴾[1]

1- الحجرات: ۱۱.
2- لقمان: ۱۸.
1- الضحی: ۱۰ – ۱۱.

ترجمه: و آنهایی را که جز خدا می‌خوانند دشنام مدهید.

نیکی در برابر بدی

حقیقت این است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در برخورد با مخالفین، بیشتر از این هم علو مقام داشتند، ایشان رحمت للعالمین و سراپا شفقت و ملایمت بودند. اگر کسی با ایشان ظلم می کرد، معاف می نمودند، آنانی که خونش را ریزاند، برای آن ها دعا فرمود. آنکه با ایشان بدی می کرد در حق او نیکی روا میداشتند. به این ترتیب سیرت آن حضرت صلی الله علیه وسلم نمونهٔ کامل هدایات قرآن کریم است.

﴿ خُذِ ٱلْعَفْوَ ﴿١٩٩﴾ ﴾[2]

ترجمه: عفو پیشه کن.

﴿ وَجَزَٰٓؤُاْ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُۥ ﴿٤٠﴾ ﴾[3]

ترجمه: و جزای بدی مانند آن بدی است پس هر که درگذرد و نیکوکاری کند پاداش او بر [عهده] خداست (**40**)

﴿ وَلَا تَسْتَوِى ٱلْحَسَنَةُ وَلَا ٱلسَّيِّئَةُ ٱدْفَعْ بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِى بَيْنَكَ وَبَيْنَهُۥ عَدَٰوَةٌ كَأَنَّهُۥ وَلِىٌّ حَمِيمٌ ﴿٣٤﴾ ﴾[4]

ترجمه: و نیکی با بدی یکسان نیست [بدی را] آنچه خود بهتر است دفع کن آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی

2- الأنعام: ١٠٨.
3- الأعراف: ١٩٩.
4- الشوری: ٤٠.
1- فصلت: ٣٤.

است گویی دوستی یکدل می‌گردد (34)

واقعة طائف

در اینجا یک واقعه ای از سیرت را از نظر می گذرانیم، این واقعۀ سفر آن حضرت صلی الله علیه وسلم به طائف است که در سال دهم نبوی در ماه شوال اتفاق افتاد.

آنگاه که در مکه مردم اکثریت دعوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم را مسترد کردند و امکان اینکه آنجا مرکز دعوت اسلامی گردد، باقی نماند. ایشان به طائف تشریف بردند به این امید که شاید آنجا زمینه ای برای تشکیل مرکز فراهم شده و محلی برای زندگی و پیشبرد دعوت اسلامی میسر آید و در آنجا امت اسلامی تشکل یافته و دین الله استقرار و استحکام یابد.

هر سه تن از سرداران طائف(عبدیالیل، مسعود و حبیب) از آن حضرت صلی الله علیه وسلم استقبال تحقیر آمیز کردند. پیامبر علیه السلام بعد از نشستن در برابر شان آن ها را به اطاعت الله تعالی و مدد اسلام دعوت داد. در جواب یکی از آن ها گفت : الله تعالی غیر از تو کسی را برای عهدۀ رسالت نیافت؟!

دومی گفت: از رسالت شخصی مثل تو پرده های کعبه پاره پاره نشد؟

سومی گفت اگر تو صادق هستی من لائق آن نیستم که با تو صحبت کنم. و اگر تو صادق نیستی پس تو لائق آن نیستی که با من صحبت نمائی.

بعد از راندن و تحقیر و توهین آن حضرت صلی الله علیه

وسـلم، ایـن سـرداران کنیـزان هـرزه و اوباشـان را علیـه ایشـان گماشتند و آن ها به پیامبر علیـه السـلام دشـنام دادنـد و بـدن مبـارک را با پرتاب سنگ مجروح نمودنـد کـه خـون از بـدن مبـارک جـاری شده و در کفش های شـان جمـع شـد. بـالاخره آن حضـرت صـلی الله علیـه وسـلم در یـک بـاغ پنـاه بردنـد. در ایـن موقـع حضـرت جبرائیل علیه السلام تشریف آورد و با او فرشـتهٔ مؤکـل کـوه هـا نیـز بود. عرض نمود اینک فرشتهٔ مؤکل کوه هـا همـرای مـن اسـت اگـر حکم مـی فرمائیـد کـه وادی طـائف را در بـین ایـن دو کـوه خمیـر کند. آنچـه آن حضـرت صـلی الله علیـه وسـلم در جـواب فرمودنـد کمال صفات داعیانهٔ ایشان بـود. فرمودنـد: (نـه بلکـه امیـد دارم کـه الله تعالی در اولاد آن هـا نسـلی پیـدا کنـد کـه صـرف الله واحـد را عبادت کنند و با او هیچ چیزی را شریک نیارند)[1].

در اصل همین اخـلاق کریمانـه بـود کـه مـردم پروانـه وار بـه سوی آن حضرت صـلی الله علیـه وسـلم کشـیده شـده و اطـراف او گرد آمدند. و همین علو اخـلاق بـود کـه بوسـیلهٔ آن ایشـان بـه فـتح قلوب مخـالفین موفـق شـدند. آنانیکـه در موقـع جنـگ احـد خـون ایشـان را ریختاندنـد. بعـد از فـتح مکـه، آنـانی را کـه همیشـه او را اذیت کـرده بودنـد و در واقعـهٔ افـک آنانیکـه بـر خـانم محبـوب او حضـرت عایشـه رضـی الله عنهـا تهمـت زدنـد. همـه را در قـرب رحمت خود جا داد.

1- (الجامع الصحیح به حوالة الرحیق المختوم از صفی الرحمن ص220- 221)

آنانیکه بر دعوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم لبیک گفتند، یک گروه آن کسانی بود که دعوت را شنیدند و قرآن در گوشهای شان رسید و بنا بر علم محدود من این تعداد نهایت کم بودند. گروه دیگر آنکه داعی و اخلاق و سیرت داعی را دیدند، به چهره اش نگاه کردند و گفتند چهرۀ شخص دروغگو نمی تواند چنین باشد. فیاضی او را دیدند، حیران شدند. بزرگوار او را مشاهده کردند دل های شان بسوی او کشیده شد و به این ترتیب آن ها جوق در جوق ایمان آوردند. و تعداد این مردم بسیار زیاد بود. و این همه جان نثاران سربکف که برای دعوت اسلامی دست همیاری داد، کشش جاذب شخصیت داعی آن ها را جمع نموده بود.

اصحاب و رفقای دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم

گردآوردن انسان ها در محور نوعی عقیده و یا مقصد کار آسان و ساده نیست، مگر مشکل تر از آن نگهداشت این مجمع است. یعنی که ایجاد ارتباط جمعی بین افراد و استحکام وحدت و هماهنگی فکری، مستمر و زنده داشتن احساسات و علاقمندی و در هر حال استقامت در پیگیری هدف و پیشرفت به جلو. چه افتراق و انتشار به آسانی در بین هر وحدت اجتماعی داخل شده و آن را کمزور می نماید. کمال یک قائد این است که او لبیک گویان دعوت را بر دعوت مجتمع نگهدارد.

علاوه بر جذابیت دعوت و حسن اخلاق داعی، فشار اوضاع، تقریر، تحریر و شعار نیز مردم را می تواند مجتمع نماید، مگر تبدیل این مجتمع به یک قوت اجتماعی و به کار انداختن آن طوریکه شاملین مقدم و آخر صف یکسان شیفته و والۀ قائد خود باشند، تقاضای شخصیت کاملاً فوق العاده را می نماید.

از این لحاظ سیرت نبی کریم صلی الله علیه وسلم بهترین نمونه است- رهبران دیگری هم با جمع آوری انسان ها در یک مجتمع، از قوت اجتماعی آن ها در راه حق و هم در راه باطل بهره گرفته اند. مگر به صورت عموم کارکنان آن ها در مرحله ای از مراحل کار و فعالیت، اظهار عدم اطمینان نموده اند. و تنها

همراهــان و متبعــین آن حضــرت صــلی الله علیــه وســلم انــد کــه در وقت حیات طیبه ایشــان و امــروز نیــز کــه **1400** ســال مــی گــذرد، یکسان گرویــدۀ قائــد خــویش بــوده انــد و بــا اوشــان علیــه الســلام همانگونه محبت می ورزند که در روز اول محبت می شد.

رؤف رحیم

این اعجاز چه کسی بود؟

از ایــن لحــاظ نیــز اســوۀ آن حضــرت صــلی الله علیــه وســلم دارای جوانب مختلف است که مــی شــود آن را تــذکر داد، مگــر بــه نظر من تمام جوانب اســوۀ آن حضــرت صــلی الله علیــه وســلم را در دو لفظ احاطه می توانیم. همان الفــاظی کــه قــرآن کــریم آن را بکــار برده اســت. یعنــی کــه ایشــان علیــه الســلام بــر اصــحاب خــویش و جماعت مومنین رؤف و رحیم بودند.

﴿ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾ ﴾ [1]

ترجمه: قطعــا بــرای شــما پیــامبری از خودتــان آمــد کــه بــر او دشوار است‌شما در رنج بیفتیــد بــه [هــدایت] شــما حــریص و نســبت به مؤمنان دلسوز مهربان است (**128**)

این همــان الفــاظی اســت کــه بــرای اظهــار صــفات الهــی هــم استعمال مــی شــود، گویــا الله تعــالی بــرای بیــان اخــلاق، برخــورد و صفات نبی خود الفــاظی را بکــار بردنــد کــه بــرای خــود بکــار مــی

1- التوبة : ١٢٨.

برند. که از آن شان و رفعت آن حضرت صلی الله علیه وسلم به خوبی ظاهر می شود. به خاطر باید داشت که قرآن عظیم الشان کارنامه، رسالت و هدایت، انذار و تبشیر، دعوت الی الله و قیام عدل و قسط و اخلاق کریمانۀ پیامبر علیه السلام یکجا نموده با یک لفظ ادا نموده است: رحمت للعالمین.

اگر به تعلق و روش آن حضرت صلی الله علیه وسلم با همراهانش از هر جانبی نظر انداخته و دیده شود همانا یک تصویر به چشم می رسد: سراپا رحمت و شفقت.

همیگونه اگر این دو لفظ را وسعت بدهید هر صفت و هر اخلاق در آن می گنجد: محبت و قدردانی اصحاب، حرص بهبود آنها، خدمت و تزکیۀ آنان، تعلیم شان، مشوره با آنها، عفو و درگذر آنها و حتی تأدیب و تعزیر آن ها.

الله تعالی اگر برای اسم ذاتی خویش لفظ دیگری استعمال نموده، آن لفظ رحمن است. صفت رحمن نیز تقریباً تمام صفات الله تعالی را احاطه می نماید، خواه خالقیت باشد یا رزاقیت، علم باشد یا قدرت، امن و سلام باشد یا جبروت و ملکوت. حال اگر فرستادۀ الله رحمن، رؤف و رحیم نمی بود پس چه باید می بود؟

در همین آیت قرآن مجید این دو پهلوی سیرت آن حضرت صلی الله علیه وسلم نیز تشریح میگردد. در رؤوف جانب رفع شر و دفع مضرات غالب است- یعنی مهربانی ایکه هر آن چیزی را رفع و دفع نماید که باعث تکلیف و مشقت یا نقصان و آزار میگردد. و در رحمت جانب اعطای خیر غالب است- یعنی مهربانی و نیکویی ایکه راه نفع، ترقی، کامیابی و بهتری را باز کند.

آنچــه را قــرآن کــریم واضــح میکنــد و آنچــه در حیــات طیبــه نمایــان اســت، ایــن اســت کــه از جنــاح اول الــذکر مهربــانی آن حضرت صلی الله علیه وسلم تــا آنجــا انکشــاف نمــوده بــود کــه هــر آن چیز که برای اصحابش به هر نــوعی کــه نقصــان ده مــی بــود، بــر آن حضرت صلی الله علیه وســلم بــه حــدی شــاق مــی گذشــت کــه برای بیان کیفیــت قلبــی و رویــهٔ عملــی او علیــه الســلام لفــظ عزیــز استعمال شده است. یعنی آنچه کــه بــر هرچیــز غالــب باشــد. کــه در آن نــه تنهــا ایــن نکتــه شــامل اســت کــه از قــول و فعــل ایشــان هیچگاهی بــه کســی ایــذا نرســید، ایشــان کســی را بــدو رد نگفتنــد، کسی را تحقیر نکردند، بر کسی بهتان نــه بســتند، غیبــت کســی را نــه نمودند، بــه عــزت کســی نقصــان نرســاندند، بــر کســی دســت بلنــد نکردنــد، آنجــا ایــن هــم شــامل اســت کــه برخواســته هــای دیــن، مسئولیت هــای تحریــک و احکــام شــریعت نیــز چنــان تقاضــایی بــه عمل نیاوردند که مشــقت آور و تکلیــف ده باشــد. ظــاهر اســت کــه در آن، دعوت به ایثاری که بــاز کننــدهٔ در هــای فــوز و فــلاح دنیــا و آخرت است، شامل نمی باشد.

و از جناح دیگــر کیفیتــی کــه بــر آن حضــرت صــلی الله علیــه وسلم حاوی بود به حرص می شود تعبیــر کــرد. حــرص بــرای خیــر، بهتری و ترقی، و به خاطر آن گفتن و کــردن هــر کــاری تــا آنجــا کــه هیچگاه دل سیر نه شود. چیزی از آن کــم نشــود- بیشــتر و زیــاده تــر حاصــل گــردد- هــر لمحــه فــیض آن جــاری باشــد. و همیشــه آن حضرت صلی الله علیــه وســلم در جســتجوی همــین چیــز هــا مــی بودند و به این اندیشه بســر مــی بردنــد- و همــین کیفیــت حــرص او

علیه السلام می بود.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم در قالب همین دو صفت قلب و عمل خود را جا داده بودند و این صفات تکامل نموده برگ و بار آورد و به اشکال متنوعی ظاهر شد، که همه را نمی توان شمرد. مگر چند شکل مهم آن را که روشنی از آن می افروزد، بر می شماریم که برای روشن کردن تاریک خانۀ دل و راستای حرکت ما ضروری می باشد.

هر یک از اصحاب ارزش خاص داشتند و آن حضرت صلی الله علیه وسلم از همۀ زینت دنیا چشم گرفته تنها به آن ها چشم داشت و در تعلیم و تزکیۀ آنها همیشه مشغول می بود. با آنها به شفقت و نرمی رویه می کرد- و با هر صحابه مطابق استعداد او تعامل می نمود. آن ها در مشوره کاملاً شریک بودند- و چشم پوشی، درگذر و عفو از کاستی ها شیوۀ آن حضرت صلی الله علیه وسلم بود.

شناخت قدر و قیمت

هر شخصیکه در راه بندگی رب با پیامبر علیه السلام همراه شد و دست خود را به دست مبارک او داده پیمان وفا بست، آنکه همه را گذاشته به پیروی او علیه السلام پیوست و به دعوت ایمان و جهاد لبیک گفت، آنها سرمایۀ ارزشمند آن حضرت صلی الله علیه وسلم بودند. جایگاه او در دل شان می بود و با او رشتۀ محبت استوار داشته و خود را با او پیوند داده بودند. در این کار نه غرضی شامل بود و نه هوای نفس، دل ایشان علیه

السلام از این چیـز هـا کـاملاً پـاک بـود. همراهـانش بـرای او علیـه السلام از هر چیز دنیا بیشتر عزیـز بـود. هیچگـاهی چنـین نشـده کـه او صلی الله علیه وسلم آن ها را تـرک و نظـر انـداز نمـوده بـه سـوی زینت دنیا، یـا نفـع و فائـده و یـا هـم جـاه و شـهرت نگـاه دوختـه باشد.

﴿ وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥۖ وَلَا تَعۡدُ عَيۡنَاكَ عَنۡهُمۡ تُرِيدُ زِينَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ ﴿٢٨﴾ ﴾ [1]

ترجمـه: و بـا کسـانی کـه پروردگارشـان را صـبح و شـام می‌خوانند [و] خشنودی او را مـی‌خواهنـد شـکیبایی پیشـه کـن و دو دیده‌ات را از آنان برمگیر که زیور زندگی دنیا را بخواهی (28)

وجه آن واضح و روشن است، پیوند بـا آنهـا بـه خـاطری ذاتـی بود که رضا و توجهٔ او جل علـی شـانه هـدف زنـدگی ایشـان بـود و در برابر این رشته هیچ چیـز دنیـا ارزش نداشـت. ایـن تعلـق یـک ضرورت مؤقتی نبود که هرگاه ضـرورت باشـد، اسـتوار گـردد ورنـه گسسـته شـود. همـین پیونـد و احسـاس قـدرو قیمـت سرچشـمهٔ بزرگ نرمی و شفقت آن حضرت صلی الله علیه وسلم بود.

این پیوند بخاطر نام رب در جـای خـود نهایـت بـا ارزش بـود، مگر برای او علیه السلام ایـن هـم معلـوم بـود کـه بزرگتـرین ذریعـهٔ نصرت الله تعالی همان جمـاعتی اسـت کـه بـا ایشـان همـراه اسـت. آنها به هر اندازه ایکه بـا پیونـد الفـت بـاهم قریـب باشـند بـه همـان اندازه پیروزی یقینی خواهد بـود. و الفـت بـاهمی آنهـا مظهـر الفتـی

1- الـکهف: ۲۸.

خواهد بود که قائد شان با آنها دارد و به آن حضرت صلی الله علیه وسلم این مقام جماعت مومنین همراهش هم معلوم بود که الله تعالی به ذریعۀ رفاقت آن ها او علیه السلام را با کامیابی همکنار خواهد کرد. این همان انعام خداوندی است که از فضل او تعالی حاصل می شود و از توان هر انسانی بیرون است.

﴿ هُوَ ٱلَّذِىٓ أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِۦ وَبِٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾ وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ ۚ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا مَّآ أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ ۚ إِنَّهُۥ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٣﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِىُّ حَسْبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٤﴾ ﴾ [1]

ترجمه: همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید (62) و میان دلهایشان الفت انداخت که اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی نمی‌توانستی میان دلهایشان الفت برقرار کنی ولی خدا بود که میان آنان الفت انداخت چرا که او توانای حکیم است (63) ی پیامبر خدا و کسانی از مؤمنان که پیرو تواند تو را بس است (64)

نتیجۀ همین تعلق بود که در نظام قبائلی عرب آن حضرت صلی الله علیه وسلم تمام بت های رنگ و نسل، و حسب و نسب را شکسته و در تاریخ انسانی این کارنامۀ عظیم را انجام دادند. و هم به اساس عقیده و عمل یک برادر امت تشکیل نمودند. برادری و امتی که باوجود گذشت **1400** سال هنوز هم پا برجا است. و نتیجۀ آن این معجزه هم است که از آن افراد بی شمار که با ایشان همراه بودند هیچکسی با ایشان مخالف نشدند

1- الأنفال: ٦٢ – ٦٤.

و نه کسی علیه شان الزام تراشی نمود.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم همه را چنان در سایۀ محبت خویش احاطه کردند، طوریکه یک پرنده چوچه های خود را در احاطۀ پرو بال خود می گیرد. آن هارا حفاظت نمود و پرورش داد و بالاخره آن ها را قابلیت پرواز داد.

﴿ وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٢١٥﴾ ﴾[1]

ترجمه: و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده‌اند بال خود را فرو گستر (215)

تعلیم و تزکیه

تعلیم و تربیت از فرایض اساسی آن حضرت صلی الله علیه وسلم بود، مگر آن طوریکه ایشان در بین رفقای دعوت این فیض را عمومیت بخشیدند، مثال آن را نمی توان یافت. چنانچه به ذریعۀ تلاوت آیات آن ها را قرآن متحرک ساخت و به ذریعۀ تعلیم کتاب و حکمت آن ها را مجسمۀ علم و دانایی گردانید و به ذریعۀ تزکیۀ نفوس، آن ها را از هرگونه آلودگی پاک نموده به معراج انسانیت رسانید- حیات مکی و مدنی گواه است که بعد از دعوت توجه و فکر آن حضرت صلی الله علیه وسلم اگر به کاری مرکوز بود، همین مشغله بود.

شب ها در قیام لیل و ترتیل قرآن مجید یک جماعتی از رفقایش از این اسوه پیروی می نمودند و یک جماعت هم با ایشان شریک می شدند.

1- الشعراء: ٢١٥.

(و طایفۀ من الذین معک– المزمل
﴿ وَطَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلَّذِينَ مَعَكَۚ ٢٠ ﴾ [1]
ترجمه: و یک جماعت از آن ها در این کار باتو شامل اند)

یک مرکز تربیتی دارارقم بود که در آنجا آن حضرت صلی الله علیه وسلم تشریف می داشتند و تشنگان علم و هدایت از چشمۀ راهنمایی ایشان سیراب می شدند، قرآن می خواندند و قرآن می آموختند.

علاوه از این هم شاید کدام نظامی بود که تفصیل آن در هیچ کتاب سیرت بدست نیامد مگر به طرف آن قرآن کریم واضح اشاره نموده که خود هم برای تلاوت قرآن کریم قیام می نمودند و در بین رفقای خود نیز گشت گذار نموده بر آن ها نظارت و خبر گیری می نمودند. گویا که با توجه و نگرانی آن حضرت صلی الله علیه وسلم این عمل را پیوسته می داشتند.

﴿ ٱلَّذِي يَرَىٰكَ حِينَ تَقُومُ ٢١٨ وَتَقَلُّبَكَ فِي ٱلسَّٰجِدِينَ ٢١٩ ﴾ [2]

ترجمه: آن کس که چون [به نماز] برمی‌خیزی تو را می‌بیند (**218**) و حرکت تو را در میان سجده‌کنندگان [می‌نگرد] (**219**).

وظیفۀ آن حضرت صلی الله علیه وسلم صرف شنوانیدن و تلاوت قرآن کریم نبود، بلکه تفهیم و پیاده کردن آن در عرصۀ عمل نیز بود. روی این هدف ایشان علیه السلام اندک اندک قرآن را برای رفقای خود می آموختند. حضرت عبدالله بن عمر

1- المزمل: ۲۰.
2- الشعراء: ۲۱۸ – ۲۱۹.

رضی الله عنهما می فرماید که ما چند آیات را از آن حضرت صلی الله علیه وسلم می آموختیم و پس از آنکه آن را خوب حفظ می کردیم، مزید آیات را می آموختیم. قرآن کریم خود اندک اندک نازل شده و به همان ترتیب پیامبر علیه السلام آیات را تدریس و تفهیم نمودند. و حکمت این طرز تعلیم به وضوح معلوم است.

﴿ وَقُرْءَانًا فَرَقْنَٰهُ لِتَقْرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَٰهُ تَنزِيلًا ﴿١٠٦﴾ ﴾ [1]

ترجمه: و قرآنی [با عظمت را] بخش بخش [بر تو] نازل کردیم تا آن را به آرامی به مردم بخوانی و آن را به تدریج نازل کردیم (106)

﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ ٱلْقُرْءَانُ جُمْلَةً وَٰحِدَةً ۚ كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِۦ فُؤَادَكَ ۖ وَرَتَّلْنَٰهُ تَرْتِيلًا ﴿٣٢﴾ ﴾ [2]

ترجمه: و کسانی که کافر شدند گفتند چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده است این گونه [ما آن را به تدریج نازل کردیم] تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم و آن را به آرامی [بر تو] خواندیم (32)

از یک طرف تلاوت قرآن کریم همراه با ترتیل و بالخصوص در ساعات شب که همین منبع علم بود، و از طرف دیگر نظام عبادات خصوصاً نماز که بر آن قرار بود عمارت ریاست قایم شود. با استفاده از این دو ذریعه آن حضرت صلی

1- الإسراء: ١٠٦.
2- الفرقان: ٣٢.

الله علیه وسلم، رفقای خود را تربیت ذهنی و اخلاقی نموده قلب های شان را شستشو داد و اعمال شان را درست کرد. کیفیت ذهنی آن ها را بهبود بخشید، دل های شان را تزکیه نمود و مدارج اخلاقی آن ها را علو بخشید. و این عمل را تا آخرین نفس ادامه داد. و عادت ذکر الهی را در زندگی روز مرۀ آن ها گنجانید که قبل از این تذکرش رفت.

این عمل علمی، روحانی و تعلیم و تزکیۀ به تنهایی خود در خلاء معلق می ماند اگر همراه با آن، آن حضرت صلی الله علیه وسلم رفقای خود را عملاً در میدان کارزار دعوت و جهاد پیاده نمی کرد. و از هر گونه امتحان نمی گذشتند و صلابت ایمانی شان مورد آزمایش قرار نمی گرفت.

تنها تزکیۀ روحانی و اخلاقی مطلوب نبود، آن حضرت صلی الله علیه وسلم با چلنج کردن خدایان باطل، با تنقید بر نظام باطل، با اعلان اینکه حاکمیت و اقتدار صرف از خدا است و با مطالبۀ اطاعت کامل خود، مدرسۀ اصلی تزکیه را بنا نهاد. و در هر قدم در قلب رفقای خود این سخن را نشانید که منزل کامیابی از همین وادی های جان گسل عبور می کند. قبل از اینکه الله تعالی دین خود را غلبه بدهد، دعوای ایمان را حتماً در معرض امتحان قرار می دهد تا طیب از خبیث تمیز شود.

﴿ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ ٢ وَلَقَدۡ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ

﴿مِن قَبۡلِهِمۡۖ فَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡكَٰذِبِينَ ٣﴾[1]

ترجمه: آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند (2) و به یقین کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغگویان را [نیز] معلوم دارد (3)

﴿مَّا كَانَ ٱللَّهُ لِيَذَرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ عَلَىٰ مَآ أَنتُمۡ عَلَيۡهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ ٱلۡخَبِيثَ مِنَ ٱلطَّيِّبِ ١٧٩﴾[2]

ترجمه: خدا بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید واگذارد تا آنکه پلید را از پاک جدا کند.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم با تعلیم دادن قرآن، نماز و دعوت و جهاد در خانقاه ها و مدرسه های متحرک و گروهی را آماده نمود که تعلق آنها با رب شان استوار و عمیق و رابطهٔ آن ها با برادران شان مملو از محبت بود. و با دعوت و تحریک علایق مستحکم و لازوال داشتند. که درد و سوز آن در عمق دل های شان فرو شده بود.

ضمناً آن حضرت صلی الله علیه وسلم سه نکتهٔ دیگر را هم تدارک نمود:

یکی اینکه للهیت و اخلاص در دلها ایجاد شود- تا هر چه عمل کند برای رب خود کند. ابتغاء مرضات الله مقصود باشد. و هر قدم بخاطر الله تعالی بلند شود.

دوم اینکه قربانی مالی بدهد. بخاطریکه هیچ فتنه ای بزرگتر

1- العنکبوت: ۲ – ۳.
2- آل عمران: ۱۷۹.

از محبت مال نیست. در این ضمن آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای آن ها در دنیا زیستن و دل را از آن بینیاز داشتن آموخت و در ضمن پیگیری اهداف دنیوی، دنیا را برای خود متاع قلیل و متاع غرور دانستن را در دل های شان نقش کرد.

سوم: نگاه های خود را به اجر آخرت متوجه داشت و آن را یک حقیقت جلوه داد. که نقشۀ آن در مقابل دیدگان همه در حرکت شد و آگاه شدند که همان بهتر و ماندگار است.

در مورد این سه نکته از یک طرف آیات پی در پی نازل می شد، از طرف دیگر در مجالس آن حضرت صلی الله علیه وسلم ذکر و تأکید آن همیشه صورت می گرفت.

نظارت و احتساب

یک قائد و معلم لازماً با کاستی ها و لغزش های همراهان و شاگردانش مواجه می شود. آن حضرت صلی الله علیه وسلم رویۀ عفو و درگذری را که در برابر اشتباهات و گناهان عظیم آنها درپیش می گرفت، ذکر آن بعداً میآید مگر در ضمن آن بیان بعضی از اصول اوشان در اینجا ناگزیر است که در این راستا بسیار ارزشمند و برای بقا و اصلاح جماعت حکم اکسیر را دارد.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم ضعف و کاستی های همراهان خود را تفحص نمی کردند و نه برای این هدف دستگاه جاسوسی تدارک دیده بودند. حتی الوسع خوشی شان در این بود که از ضعف و کاستی های دیگران آگاه نشوند و مردم خود،

در پی اصلاح خود گردند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم از این هم منع فرمودند که کسی در مورد برادران خویش به حضور شان شکایت بیاورند و یا از کاستی های شان اطلاع بدهند. در مورد همراهان خود بدگمانی نمی کردند بلکه تا وقتیکه مسئله در پرده بود، گمان نیک می داشتند. و اگر از کسی قصور سر می زد در مجالس خصوصی هم بدگویی او را نمی کردند.

بخاطر غلطی و گناه سوال تذلیل کسی پیدا نمی شد- اصل چیز وفاداری با الله تعالی و رسول صلی الله علیه وسلم بود، سوای آن هیچ شخصی صرف بخاطر ابتلا به گناه حقیر دانسته نمی شد.

همچنان آن حضرت صلی الله علیه وسلم اگر از کسی کاستی و قصور مشاهده می نمود، به وجه مناسب نصیحت می فرمودند- نهایت شفقت را ملحوظ می داشتند- در بعضی مواقع چشم پوشی هم می تواند سبب فتنه و فساد شود. بخاطر اصلاح یک نمونه از شفقت و حکمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم را در یک واقعهٔ معمولی دیده و از آن قیاس می توان کرد که در مواقع اهم تر از آن چگونه می تواند باشد.

باری یک شخص در مسجد آمد و در صحن مسجد ایستاده ادرار کرد. حاضرین برای ممانعت و شاید هم لت و کوب او یورش بردند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم همه را منع کرد و فرمود: بگذارید که فارغ شود. آنگاه که فارغ شد او را نزد خویش خواسته و فهمانید که این خانهٔ الله تعالی است و در اینجا ریختن نجاست منع می باشد. بعد برای صحابه امر فرمودند

که آن را پاک نموده بر آن آب بریزید.

هرگاه از قصور کسی آگاه می شدند از آن در هیچ مجلسی ذکر نمی نمودند و نه او را نام گرفته مخاطب قرار داده ملامت و خجالت می کردند. بلکه عموماً اینگونه می فرمودند که مردم را چه شده که چنین و چنان می کنند.(فما بال قومٍ).

چنین هم نبود که تعلیمات آن حضرت صلی الله علیه وسلم از سرزنش، تعزیر، تأدیب و احتساب خالی بود- شخصی گنبد بلند و عالیشان آباد کرد، آن حضرت صلی الله علیه وسلم جواب سلام او را نداد تا آنکه آن شخص گنبد را ویران کرد. یک شخص دیگر به عجله نماز ادا کرد، او را همانگونه سرزنش نمود. در جایی که نفاذ حدود ضروری بود، حدود را نافذ کرد. در موقع غزوهٔ تبوک بر سه تن از صحابه قطع تعلق پنجاه روزه را عاید نمود. طریقهٔ کفاره را هم رایج نمود و همچنان برای تطهیر و تزکیه مال و صدقه گرفت.

مگر احتساب آن حضرت صلی الله علیه وسلم مانند احتساب حکمران و یا تانه دار سختگیر نبود، بلکه احتساب شان مانند احتساب یک پدر و معلم شفیق و مهربان بود. همیشه اصل سعی و کوشش شان این بود و اینگونه تعلیم می دادند که مردم خود خویش را احتساب نمایند و خود را در برابر رب خود جوابده بدانند و به دربار او جل علی شانه استغفار کنند. هرگاه مردم نزد اوشان آمده به قصور خویش اعتراف می نمودند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم آنها را به استغفار به درگاه اوتعالی توصیه نموده و خود هم برایشان دعا می فرمودند.

﴿ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا ٦٤ ﴾[1]

ترجمه: و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می‌کرد قطعا خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند

به این ترتیب قصور او را ازاله نموده و راه عفو شان را در آخرت باز می نمودند. به خاطریکه اصل اجر ثواب آخرت است و اصل سزا هم سزای آخرت می باشد.

تعامل به اساس صلاحیت و استعداد

یک پهلوی رحمت و شفقت آن حضرت صلی الله علیه وسلم در قیادت و تعلیم این بود که با هر شخص مطابق استعدادش معامله می فرمودند. این نکته را ملحوظ می داشتند که همه مردم همراهش یک قسم و برابر نیستند. از لحاظ ایمان و وابستگی در میان شان فرق است و هم عقل و صلاحیت های جسمی شان یکسان نیست. هر شخص نمی تواند هرکاری را انجام بدهد لهذا از هر یک نمی توان یکسان توقع داشت.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم بیشتر از قوت برداشت، بر کسی بار نمی گذاشتند- کمزوری های انسانی را در نظر می داشتند و به همراهان خود طعنه نمی دادند.

یک شخص نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و

1- النساء : ٦٤.

پرسید که خواسته های دین کدام است؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: گواهی بر اینکه جز الله معبودی نیست، ادای پنج وقت نماز، روزه ماه رمضان، و در هر سال زکات و در تمام عمر یک حج. آن شخص گفت علاوه بر این چیزی است؟ پیامبر علیه السلام فرمودند: نه.

آن شخص اینگونه گفته روان شد که من نه از این زیاده عمل می کنم و نه کم. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: اگر می خواهید شخص جنتی را ببنید به او نگاه کنید.

لاکن این معامله با هرکس یکسان نبود- با کسی چنین بیعت شده بود که او در بدل معیت پیامبر علیه السلام خانه و خانوادهٔ خود را ترک می کند. و با کس دیگر قربانی مال و جان معاهده شده بود، و با کسی عهد بر سوال نکردن و با دیگری بر فرو بردن غصه. در بارهٔ کسی فرمود آنکس که ایمان بیاورد و هجرت نکند، او در شمار مومنین نیست. و در بارهٔ کسان دیگری فرمود اگرچه او نماز بخواند و روزه بدارد و دعوای او این باشد که مسلمان است، لاکن در صورت ارتکاب بعضی امور او از ما نیست. و در جایی بر این اکتفا شد که: هر کسی که به سوی قبلهٔ ما روی آورد و ذبیحهٔ ما را بخورد، او از ما است.

بنابر همین پالیسی آن حضرت صلی الله علیه وسلم مردمان مختلف النوع به معیت شان آمدند و با اوشان باقی ماندند. و با وجود فرق ایمان، عمل، صلاحیت و استعداد، هر شخص خوش و مطمئن بود که قربانی اش قبول می شود.

نرم دلی و نرم خویی

یک جناح مهم رحمت و رأفت این بود که آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای رفقای خود نهایت نرم دل بودند. کیفیت قلب مبارک شان این بود که هیچگاه در مورد راهیان راه حق که با او علیه السلام همراه بودند، شائبه ای از سختی، شدت یا غفلت وجود نداشت. در برخورد، روش، سخن گفتن، طرز العمل و معاملات اوشان سخت دلی، ترش رویی و تند خویی هرگز به نظر نمی رسید. و نتیجهٔ آن این بود که هرکسی به معیت شان آمد همانجا قایم و دایم ماند. بعد از آن کسی معیت او علیه السلام را هرگز ترک نکرد و از در کریمانهٔ او بر نخاست. و به اشارهٔ او از نثار جان و مال دریغ نورزید. قرآن کریم این تصویر را چنین انعکاس می دهد:

﴿ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمْ ۖ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلْقَلْبِ لَٱنفَضُّوا۟ مِنْ حَوْلِكَ ۖ ﴾[1]

ترجمه: پس به [برکت] رحمت الهی با آنان نرمخو [و پرمهر] شدی و اگر تندخو و سختدل بودی قطعا از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.

واقعات نرم دلی، نرم خویی و حلم آن حضرت صلی الله علیه وسلم در زندگی روز مرهٔ فردی و زندگی اجتماعی، در مواقع عادی و مواقع نازک و خطیر، با دوستان و هم با دشمنان بسیار است. حضرت انس بن مالک رضی الله عنه که سالها در

1- آل عمران: ۱۵۹.

خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر بودند، می فرماید: که ایشان نه گاهی اظهار خفگان نمودند و نه تنبیه فرمودند و حتی نگفتند که چرا چنین کردی و چنان نکردی. یک مسلمان عادی، یک پیره زن هم می توانست او علیه السلام را از راه باز ایستاده و سوال نماید. و آن حضرت صلی الله علیه وسلم با کمال توجه سخنان او را می شنید و به حل آن می پرداخت. قرضدار می آمد و چادر او را می کشید و ایشان با تبسم مهلت میخواستند و اگر همراهانش او را سرزنش می کردند، می فرمود: او را بگذارید که هرچه بگوید و یا بکند به خاطریکه حق اوست.

مردم(مخالفین) در مجلس شان می آمدند و در تخاطب سلام و گفتگو با ردو بدل زبان و الفاظ دشنام می دادند وبدو رد می گفتند. مگر نه تنها اینکه جواب آن را نمی دادند بلکه از آن چشم پوشی می نمودند. و اگر جواب می دادند طوری می دادند که افراد بد نیت به اساس آن خود در دام آن گیر می شدند. اینگونه واقعات عموماً با سرداران و علمای یهود پیش می آمد. آنها السلام علیک را السام علیک می ساختند(برتو مرگ آید) و اوشان به جواب می فرمودند: وعلیکم. یک مرتبه حضرت عایشه رضی الله عنها آن را شنید، نتوانست آن را برداشت کند فرمود: بر تو مرگ آید و بر تو لعنت خدا باد. آن حضرت صلی الله علیه وسلم او را تنبیه فرمود: ای عائشه الله تعالی بد زبانی را نمی پسندد. حضرت عایشه رضی الله عنها عرض نمود. ای رسول الله شما نشنیدید که او چه گفت. فرمودند: تو نشنیدی که

من به جواب او چه گفتم؟ من در جوابش گفتم و برای تو نیز[1].

حلم و برداشت آن حضـرت صـلی الله علیـه وسـلم چنـان بـود که در مجالس و در گفتگو بـا اوشـان مـردم آزادانـه حـرف خـود را می گفتند و حتی افـراد گسـتاخ حـدود تهـذیب و ادب را عبـور مـی کردند، مگر با وجود آن که به ایشـان تکلیـف مـی رسـید و ناراحـت می شـدند، تحمـل مـی نمودنـد و حـرف درشـت و نازیبـا از زبـان مبارک شان بیرون نمی شد. در اکثر چنـین مواقـع نـزول وحـی الهـی مردم را آداب و تهذیب می آموخت.

بعضی مـردم کـه بـه دعـوت غـذا مـدعو مـی شـدند، بعـد از فراغت هـم نمـی رفتنـد و نمیدانسـتند کـه(بخاطر تنگـی جـای) بـه پیـامبر علیـه السـلام از ایـن عمـل آن هـا تکلیـف مـی رسـد. آن حضرت صلی الله علیـه وسـلم ایـن وضـع را هـم خاموشـانه تحمـل می نمودند.

در کتاب مسـلم شـریف از خـادم خـاص رسـول الله صـلی الله علیه وسلم، حضرت انـس بـن مالـک رضـی الله عنـه روایـت اسـت که در موقع نکاح حضـرت زینـب رضـی الله عنهـا در هنگـام شـب دعـوت ولیمـه بـود. عمـوم مـردم بعـد از فراغـت از خـوردن غـذا رخصت شدند، مگر دو سه تـن نشسـته بـاهم حـرف مـی زدنـد. آن حضرت صلی الله علیه وسـلم بـه تنـگ آمـده برخاسـتند و بـه اطـاق های ازواج مطهرات سـر کشـیدند، چـون واپـس آمدنـد دیدنـد کـه

1- (سید ابوالاعلی مودودی تفهیم القرآن ج5 ص359 لاهور به حوالة بخاری و مسلم)

آن ها نشسته اند. ایشان علیه السلام دوباره باز گشتند و در حجرۀ عائشه رضی الله عنها نشستند. بعد از گذشت قسمت زیاد شب وقتی معلوم شد که آن ها رفته اند، بعد به مکان حضرت زینب رضی الله عنها تشریف آوردند[1].

بنا بر آن این آیت نازل شد:

﴿ فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَٱنتَشِرُواْ وَلَا مُسْتَـْٔنِسِينَ لِحَدِيثٍۚ إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِى ٱلنَّبِىَّ فَيَسْتَحْىِۦ مِنكُمْۖ وَٱللَّهُ لَا يَسْتَحْىِۦ مِنَ ٱلْحَقِّ ﴿٥٣﴾ ﴾[2]

ترجمه: وقتی غذا خوردید پراکنده شوید بی‌آنکه سرگرم سخنی گردید این [رفتار] شما پیامبر را می‌رنجانند و[لی] از شما شرم می‌دارد و حال آنکه خدا از حق[گویی] شرم نمی‌کند.

به همین ترتیب بعضی مردم بدون در نظرداشت وقت برای ملاقات می آمدند و آن حضرت صلی الله علیه وسلم را از خانه بیرون طلب می کردند، از این عمل به پیامبر علیه السلام نهایت تکلیف می رسید مگر آن حضرت صلی الله علیه وسلم بنا بر حلم خویش این وضع را تحمل می نمودند.

سید مودودی می نویسد: آنانی که در مصاحبت آن حضرت صلی الله علیه وسلم آداب و تهذیب اسلامی را آموخته بودند، آن ها همیشه اوقات فراغت و مصروفیت ایشان را ملحوظ می داشتند. آن ها احساس می کردند که پیامبر علیه السلام در امور دین تا کدام حد مصروف بودند. لهذا باید در جریان این

1- (تفهیم القرآن جلد4 ص120- 121 لاهور به حوالة مسلم، نسائی، ابن جریر).

2- الأحزاب: ٥٣

مصروفیت های خسته کنندۀ ایشان لازماً یک اندازه وقت برای استراحت، یک اندازه برای مصروفیت های مهم شخصی و یک مقدار وقت هم برای رسیدگی به معاملات خانوادگی شان، باشد. بسا مردمانی خود نمای به ملاقات آن حضرت صلی الله علیه وسلم می آمدند که زعم شان این بود، داعیان الی الله و خدمتگاران مردم هیچ لحظه ای حق استراحت ندارند و مردم حق دارند که در روز و شب هرگاهی خواسته باشند به نزد آن ها بروند و بر آن ها فرض است که برای ملاقات مردم همیشه آماده و مستعد باشند. در مردمانی از این قماش و خصوصاً مردمان اطراف نشین عرب چنان مردمان ناشائسته هم می بودند که هرگاه به ملاقات آن حضرت صلی الله علیه وسلم می آمدند زحمت فرستادن کدام خادم به داخل خانه را متحمل نمی شدند بلکه به حجره های ازواج مطهرات سرکشیده و در بیرون ایشان را به آواز بلند نام گرفته صدا می زدند[1].

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَآءِ ٱلْحُجُرَٰتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا۟ حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ ۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٥﴾ ﴾ [2]

ترجمه: کسانی که تو را از پشت اتاقها[ی مسکونی تو] به فریاد می‌خوانند بیشترشان نمی‌فهمند (4) و اگر صبر کنند تا بر آنان درآیی مسلما برایشان بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است (5)

به اساس روایت عبدالرحمن بن زید اسلمی بعضی مردم طوری

1- (تفهیم القرآن ج5 ص72- 73) .
2- الحجرات: ٤ – ٥.

بودند که در مجلس رسول الله صلی الله علیه وسلم تا دیر وقت می نشستند و کوشش آن ها این بود تا آخرین لحظات آنجا حاضر باشند. از این عمل آن ها بسا اوقات به پیامبر علیه السلام تکلیف می رسید و به استراحت ایشان هم خلل واقع می شد و به رسیدگی به امور هم حرج واقع میگردید ولی تحمل و اخلاق آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن را هم با خاموشی برداشت می نمود[1].

به این ترتیب آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای کمک و رفع ضرورت هر مسلمان همیشه آماده بودند تا آنجا که ایشان فرمودند: «یک ساعت صرف کردن برای رفع ضرورت برادر مسلمانم برایم از دو ماه اعتکاف در این مسجد(مسجد نبوی)زیاده محبوب است» از طرف دیگر ایشان سخن هر سخن گوینده را با کمال توجه و دقت می شنیدند. آنکه می خواست در خفا و تنهایی با اوشان صحبت نمایند، خواهش آن ها را می پذیرفت و در پیشانی مبارک آثار ناراحتی نمایان نمی شد. و هم به صورت عموم بر سخن مسلمانان یقین می فرمودند. منافقین بنا بر همین ملایمت طبع او شان را به حرف شنوی متهم می نمودند و می گفتند هر کسی بخواهد نزد شان رفته هرگونه که بخواهند می گویند و او حرف های او را می پذیرد[2].

﴿ وَمِنْهُمُ ٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱلنَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌۚ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ

1 - (تفهیم القرآن ج5 ص 362 به حوالة ابن جریر و ابن کثیر).
2- (تفهیم القرآن ج2 ص 209).

يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَيُؤۡمِنُ لِلۡمُؤۡمِنِينَ وَرَحۡمَةٞ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡۚ ﴿٦١﴾[1]

ترجمه: و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند او زودباور است بگو گوش خوبی برای شماست به خدا ایمان دارد و [سخن] مؤمنان را باور می‌کند و برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند رحمتی است (61)

این نیز نتیجهٔ رحمت پیامبر علیه السلام بود که بعض مردم بخاطر نمایش منزلت خود، بعضی بغیر کدام ضرورت مهم و بعضی مردم واقعاً بنا بر وجه معقول می خواستند با آن حضرت صلی الله علیه وسلم در خلوت سخن بگویند. زید بن اسلم رضی الله عنه می گوید: از نبی کریم صلی الله علیه وسلم هر شخصی که می خواست به تنهایی صحبت کند، اوشان آن را رد نمی فرمودند. هر کی را دلش می خواست می آمد و درخواست می نمود که من می خواهم به تنهایی صحبت نمایم آن حضرت صلی الله علیه وسلم برایش موقع می داد. تا آنجا که مردم به صحبت در معاملاتی هم ایشان را تکلیف می دادند که ضرورت خلوت در آن نبود[2].

بنا بر این وضع سخن بدانجا کشید که الله تعالی حکم فرمود که هرکی به تنهایی می خواهد با رسول الله صلی الله علیه وسلم صحبت کند، قبل از آن صدقه بدهد. اگرچه این حکم به زودی منسوخ شد لاکن انعکاس نرم خویی و عمل تعلیم به

---

1 - التوبة: ٦١.
2 - (تفهیم القرآن ج5 ص363)

کمال رسید[1].

گذشته از زندگی انفرادی و اجتماعی در زندگی عام روزمره و در مسایل مهم و باریک تحریک اسلامی نیز نرم دلی و نرم خویی آن حضرت صلی الله علیه وسلم همه چیز را محاط کرده بود. اگر اشتباهات و کاستی های رفقای مخلصش می بود و یا فعالیت های ناروای منافقین.

آن آیت سورۀ آل عمران که در آن نرم دلی آن حضرت صلی الله علیه وسلم را به رحمت تعبیر شده است، در موقع غزوۀ احد نازل شد- آنگاه که از یک سو یک گروه منافقین برای صدمه زدن بر ایشان و جماعت شان هیچ کوتاهی نکردند و از سوی دیگر یک گروهی از مومنین هم بخاطر محبت دنیا از حکم او عدول کردند که در نتیجۀ آن پیروزی حاصل شده از دست رفت.

در این موقع اگر آن حضرت صلی الله علیه وسلم با منافقین سختی می کرد و آن ها را سزا می داد و مومنین مقصر را سرزنش و بازپرسی می فرمود، از لحاظ سیاسی کاملاً مناسب و درست می بود. لاکن از کردۀ گروه اول چشم پوشی نمودند، سرانجام یک تعداد کافی از آن ها مخلص شدند. و گروه دوم را عفو فرمودند و الله تعالی نیز آن ها را عفو نمود و سرانجام آن ها سپاهیان جان نثار اسلام ثابت شدند. اگر آن ها سزا داده می

1 - المجادله 58: 12- 13

شـــدند و در اثـــر آن از جماعـــت دوری اختیـــار مـــی نمودنـــد، توانمنـدی آنهـا در راه نافرمـانی الله تعـالی و خـروج آنهـا بـر ضـد صـف اسـلامی بکـار رفتـه و نـاتوانی قیـادت را ثابـت میسـاخت بالآخره صدمات جبران ناپذیری به صف اسلامی وارد میساختند.

﴿ حَتَّىٰٓ إِذَا فَشِلۡتُمۡ وَتَنَٰزَعۡتُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ وَعَصَيۡتُم مِّنۢ بَعۡدِ مَآ أَرَىٰكُم مَّا تُحِبُّونَۚ مِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلدُّنۡيَا وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَۚ ثُمَّ صَرَفَكُمۡ عَنۡهُمۡ لِيَبۡتَلِيَكُمۡۖ وَلَقَدۡ عَفَا عَنكُمۡۗ وَٱللَّهُ ذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٥٢ ﴾ [1]

ترجمـه: تـا آنکـه سسـتشـدید و در کـار [جنـگ و بـر سـر تقسیم غنایم] با یکدیگر بـه نـزاع پرداختیـد و پـس از آنکـه آنچـه را دوست داشتید [یعنی غنـایم را] بـه شـما نشـان داد نافرمـانی نمودیـد برخی از شما دنیا را و برخـی از شـما آخـرت را مـیخواهـد سـپس بـرای آنکـه شـما را بیازمایـد از [تعقیـب] آنـان منصـرفتان کـرد و از شما درگذشت و خدا نسبت به مؤمنان با تفضل است (**152**)

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوۡاْ مِنكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ إِنَّمَا ٱسۡتَزَلَّهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِبَعۡضِ مَا كَسَبُواْۖ وَلَقَدۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٞ ١٥٥ ﴾ [2]

ترجمه: روزی که دو گـروه [در احـد] بـا هـم رویـاروی شـدند کسانی که از میان شـما [بـه دشـمن] پشـت کردنـد در حقیقـت جـز این نبود که به سبب پـارهای از آنچـه [از گنـاه] حاصـل کـرده بودنـد شیطان آنان را بلغزانید و قطعـا خـدا از ایشـان درگذشـت زیـرا خـدا

---

1 - آل عمران: ۱۵۲.
2 - آل عمران: ۱۵۵.

آمرزگار بردبار است (155)

دعوت اسلامی با تجاربی که از گذشته داشت بنا بر آن این امر لازم گردانیده شده بود که از اجرای کار های اجتماعی خصوصاً جهاد هیچکسی به اساس فیصلهٔ شخصی باز نماند تا وقتیکه از نبی کریم صلی الله علیه وسلم اجازت نگیرد. و اجازت دادن و نه دادن برای پیامبر علیه السلام اختیار داده شده بود.

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَإِذَا كَانُواْ مَعَهُۥ عَلَىٰٓ أَمۡرٖ جَامِعٖ لَّمۡ يَذۡهَبُواْ حَتَّىٰ يَسۡتَـٔۡذِنُوهُۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَـٔۡذِنُونَكَ أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۚ فَإِذَا ٱسۡتَـٔۡذَنُوكَ لِبَعۡضِ شَأۡنِهِمۡ فَأۡذَن لِّمَن شِئۡتَ مِنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمُ ٱللَّهَۚ ٦٢﴾[1]

ترجمه: جز این نیست که مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش گرویده‌اند و هنگامی که با او بر سر کاری اجتماع کردند تا از وی کسب اجازه نکنند نمی‌روند در حقیقت کسانی که از تو کسب اجازه می‌کنند آنانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند به هر کس از آنان که خواستی اجازه ده و برایشان آمرزش بخواه که خدا آمرزنده مهربان است (62)

مگر سلوک آن حضرت صلی الله علیه وسلم این بود که هرگونه عذر را قبول می فرمودند. مجبوری ها آشکار می باشند لاکن قبل از جهاد و بعد آن، عذر هایی که منافقین تراشیده بودند، ایشان آن را هم قبول می فرمودند و اجازت باز ماندن

1 - النور: ٦٢.

مرحمت می نمودنـد و یـا از قصـور شـان مـی گذشـتند و از چشـم پوشـی کـار مـی گرفتنـد. قـرآن مجیـد بـه روش نهایـت مشـفقانه، ایشـان را متوجـه نمـوده و همـراه بـا آن صـفت رحمـت اوشـان را منعکس می نماید:

﴿عَفَا ٱللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمۡ ﴿٤٣﴾﴾ [1]

ترجمـه: خـدایت ببخشـاید چـرا پـیش از آنکـه [حـال] راستگویان بر تو روشـن شـود و دروغگویـان را بازشناسـی بـه آنـان اجازه دادی (43)

مولانا امـین اصـلاحی مـی نویسـد: چشـم پوشـی و مسـامحت تقاضـای لازمـی کـریم النفسـی اسـت. نبـی کـریم صـلی الله علیـه وسلم چنانچـه کـه مظهـر صـفات عـالی انسـانی بودنـد، همانگونـه صفت چشم پوشـی هـم در حـد کمـالش در صـفات اوشـان شـامل بود. منافقین از ایـن کـریم النفسـی اوشـان در صـدد اسـتفادۀ ناجـائز می شـدند و بـرای فـرار از فـرایض دینـی خصوصـاً فریضـۀ جهـاد عذر های دروغین و متنوع مـی آوردنـد و بـرای بـاز مانـدن از جهـاد و بـاقی مانـدن در خانـه هـای شـان، اجـازت مـی خواسـتند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم از این عـذر هـای سـاختگی بـه خـوبی آگـاه بودنـد، مگـر بـر بنـای کـریم النفسـی- طوریکـه قـبلاً اشـاره نمودیم- درگذر می فرمودند و آن هـا را اجـازت مـی دادنـد.... ایـن روش تنبیـه نهایـت دلکـش اسـت- رشـتۀ سـخن را از اعـلان عفـو آغاز نمودند تـا کـه واضـح شـود هـدف سـرزنش و عتـاب نیسـت

1 - التوبة: ٤٣.

بلکه متوجه کردن است[1].

آنگاه که دشمنی بعضی منافقین آشکار شد، آن هنگام نیز رسول الله صلی الله علیه وسلم با آن ها روش تحمل، بردباری، گذشت و حکمت را درپیش گرفت- از جملۀ آنها خصوصاً روشی را که با رئیس المنافقین عبدالله بن ابی بکار گرفتند، از آن کریم النفسی اوشان هم هویدا می شود و هم سبق پر ارزشی از قیادت و رهبری در آن پوشیده است.

این واقعات تفصیل می خواهد که در اینجا گنجایش آن نیست[2].

مگر آن شخص بعد از بد تمیزی، دشمنی، سازش و غداری در سال **5**- **6** هجری در غزوۀ بنی المصطلق یا بنی مریسیع فتنه ای را به راه انداخت که می توانست جماعت مسلمانان را پارچه پارچه کند. از یک طرف او سعی در جنگ اندازی مهاجرین و انصار نمود و از سوی دیگر با همراهی منافقین این سازش را به راه انداخت که با رسیدن به مدینه بر علیه آن حضرت صلی الله علیه وسلم اقدام خواهند کرد.

او گفت بین ما و این مفلسان قریش(اصحاب محمد) این مثل صدق می کند که سگ خود را پرورش داده خوب فربه کن تا که خود ترا بخورد. اگر شما از آن ها دست بردارید، از اینجا

1- (تدبر القرآن ج3 ص 172) .
2- (تفهیم القرآن ج5 ص508- 532 تفسیر سورة المنافقون) .

بیرون خواهند شد. قسم به خدا به مدینه بازگشته آنکه معزز است ذلیل را بیرون خواهد کرد. (الرحیق المختوم ص **536**)

راپور این واقعه را حضرت زید بن ارقم رضی الله عنه که در آن وقت نوجوان بود به آن حضرت صلی الله علیه وسلم رساند- ایشان از عبدالله بن ابی پرسیدند، او کاملاً انکار ورزید. حضرت عمر رضی الله عنه مشوره داد که سر او قطع شود. مگر آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: اینگونه عمل نکنید، مردم خواهند گفت که محمد همراهان خود را قتل می کند. نتیجهٔ این روش آن شد که انصار بر عبدالله بن ابی قهر شدند و او را به شدت ملامت کردند تا آنجا که وقتی این قافله در قریب مدینه رسید، پسر عبدالله بن ابی که نام او هم عبدالله بود، شمشیر از نیام کشید و در برابر پدرش ایستاد و گفت: گفته بودی که به مدینه رسیده مردمان معزز مردمان ذلیل را از مدینه بیرون می کند. حالا معلوم می شود که تو عزت دار هستی یا الله و رسول او. به الله قسم به مدینه داخل شده نمی توانی تا رسول الله صلی الله علیه وسلم برایت اجازت ندهد. چنانچه حضرت عبدالله به حکم پیامبر علیه السلام شمشیر در نیام کرد و به پدرش راه داد که به مدینه داخل شود.

در این هنگام الله تعالی این حکم را هم نازل فرمود که منافقینی چون او مغفرت نمی شوند، اگرچه رسول الله صلی الله علیه وسلم خود به آن ها مغفرت بخواهد[1]. و در غزوهٔ تبوک

1- المنافقون63: 6 .

بیشتر بـر ایـن امـر تأکیـد شـد کـه اگـر هفتـاد مرتبـه هـم مغفـرت بخواهی انچنین دشمنان الله معاف نمی شوند.

﴿ ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡ ٨٠ ﴾[1]

ترجمه: چه بـرای آنـان آمـرزش بخـواهی یـا برایشـان آمـرزش نخواهی [یکسان است‌حتی] اگـر هفتـاد بـار برایشـان آمـرزش طلـب کنی هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید.

مولانا امین اصـلاحی مـی نویسـد: نبـی کـریم صـلی الله علیـه وسلم سـراپا رحمـت و شـفقت بودنـد. بـه همـین خـاطر بـا وجـود شرارت ها و فتنه انگیزی هـای منـافقین، نجـات و اصـلاح آن هـا بـر او علیه السلام آنقدر عزیز بـود کـه همانگونـه کـه بـرای همـه امـت خود طلب مغفرت می نمودند، بـه همـان پیمانـه بـرای نجـات آن هـا نیز دعا می فرمودند[۲].

تا آنجا که وقتی عبدالله بـن ابـی مـرد انتهـای لطـف و کـرم آن حضرت صلی الله علیه وسلم این بـود کـه وقتـی پسـر او عبـدالله بـن عبدالله بن ابی کـه یـک مسـلمان مخلـص بـود حاضـر شـد و بـرای کفن پدر خود پیراهن ایشـان را خواسـت، بـا کمـال فراخـدلی اعطـا فرمود. بعـد عبـدالله درخواسـت کـرد کـه شـما جنـازه بخوانیـد. آن حضرت صلی الله علیه وسـلم آمـاده شـد. حضـرت عمـر رضـی الله عنه مصرانه عرض نمود: که ای رسـول الله آیـا شـما جنـازۀ کسـی را

1 - التوبة : ٨٠.
2 - (تدبر القرآن ج3 ص203).

می خوانید که ایــن و آن کــرده اســت؟ مگــر ایشــان ایــن ســخنان را شنیده تبســم مــی فرمودنــد و بنــا بــر همــان رحمــت خــود کــه بــر دوست و دشمن عام بود، ایشان بــرای دعــای مغفــرت بــه بــد تــرین دشمن خود هم تأمل نــه نمودنــد. (در یــک روایــت دیگــر آمــده کــه وقتی آیت ســورۀ التوبــۀ حوالــه داده شــد. ایشــان فرمودنــد کــه اگــر برایم معلوم شود کــه بــر مغفــرت خواســتن بیشــتر از هفتــاد مرتبــه او بخشیده می شود، من می خواستم.)[1]

در آخرالامر وقتــی کــه آن حضــرت صــلی الله علیــه وســلم بــه ادای نماز جنازه ایستاد این آیت نازل شد.

﴿ وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِۦٓۖ إِنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَمَاتُواْ وَهُمۡ فَٰسِقُونَ ٨٤ ﴾[2]

ترجمه: و هرگز بر هیچ مــردهای از آنــان نمــاز مگــزار و بــر ســر قبرش نایست چرا کــه آنــان بــه خــدا و پیــامبر او کــافر شــدند و در حال فسق مردند (84)

عفو و درگذشت

نمــای همــین رحمــت آن حضــرت صــلی الله علیــه وســلم در شأن عفــو و درگــذری بــود کــه بــرای دوســت و دشــمن عمومیــت داشت که هدایت آن متصل ذکــر نــرم دلــی ایشــان شــده بــود. یــک پهلوی عجیب فطرت انسان این است کــه گــاهی عفــو دشــمن ســهل می شود، مگر در برابر از خود سختگیر مــی گــردد. مگــر ایــن فــیض

---

1 - (تفهیم القرآن ج2 ص220)
2 - التوبة : ٨٤.

نبی کریم صلی الله علیه وسلم برای همه عام بود. ذکر درگذر شان در برابر دشمنان گذشت، دوست اگر اشتباه اخلاقی و قانونی می نمود ایشان خواهش می داشتند که از آن آگاه نشوند، و اگر آگاه شوند سخن به محاکمه نکشاند و اگر محاکمه ناگزیر شود، به کفاره پایان یابد. همچنان در اشتباهات تحریکی هم سلوک اوشان غیر از این نبود.

واقعهٔ مشهور حاطب بن ابی بلتعه است. آنگاه که قریش از معاهدهٔ صلح حدیبه انحراف نمودند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمادگی برای فتح مکه را آغاز کردند، مگر به جز چند تن از اصحاب به کسی نه گفت که چنین اراده دارد. در آن زمان یک کنیز بنی عبدالمطلب برای کمک مالی به مدینهٔ منوره آمد، انگاه که او قصد بازگشت نمود، حضرت حاطب بن ابی بلتعه رضی الله عنه با او ملاقات کرد و مخفیانه عنوانی سرداران مکه یک نامه به او داد و ده دینار برایش پرداخت تا که او این راز را فاش نکند و پنهانی این نامه را به آن ها برساند.

تازه او از مدینه بیرون شده بود که الله تعالی آن حضرت صلی الله علیه وسلم را آگاه نمود. ایشان فوراً حضرت علی، حضرت زبیر و حضرت مقداد بن اسود رضی الله عنهم را به عقب او فرستاد..... آن ها نامه را دریافتند و آن را به حضور آن حضرت صلی الله علیه وسلم آوردند. نامه باز شده خوانده شد در آن برای قریش اطلاع داده شده بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم برای حمله بر شما، آمادگی میگیرد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم از حاطب رضی الله عنه

پرسید که چرا چنین کردی؟ او عرض نمود که در مسئلهٔ من عجله نفرمائید من آنچه کرده ام بر این اساس نکرده ام که من کافر و مرتد شده ام و بعد از قبول اسلام به کفر دلبستگی یافته ام. اصل واقعه بدین قرار است که اقارب من در مکه مقیم اند و من از قبیلهٔ قریش نیستم بلکه به سرپرستی بعضی از قریش در آنجا مقیم شده ایم. از مهاجرین دیگر که اهل و عیال شان در مکه است، قبیله های شان حمایت خواهند کرد، مگر در آنجا از قبیلهٔ من کسی نیست که از اهل و عیالم حمایت نمایند. لهذا من این نامه را به این زعم فرستاده بودم که بر قریشیان احسان من باشد تا آن ها با نظرداشت آن اهل و عیالم را پریشان نکنند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم سخنان حاطب را شنیده فرمود: (قد صدقکم- حاطب برای شما سخن راست گفت) یعنی که محرک اصلی این فعل او همین بود، قصد انحراف از اسلام و شوق حمایت از کفار در آن دخیل نیست. حضرت عمر رضی الله عنه برخاست و عرض کرد که ای رسول الله اجازت بفرمائید که گردن این منافق را از تن جدا کنم، او به الله، رسول و مسلمانان خیانت نموده است. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: این شخص در جنگ بدر شامل بود. تو آگاه نیستی! که الله تعالی اهل بدر را در میدان بدر مشاهده نموده و فرمود: شما خواه هرچه بکنید، من شما را عفو کردم. حضرت عمر رضی الله عنه این سخن را شنیده گفت: الله و رسول او بهتر از همه می

دانند.)[1]

نکتۀ اساسی این بود که چه کسی دوست است و سابقۀ او چگونه است. آنکه اساساً دوست است، وفادار است، نیک نیت است و زندگی او به وفاداری گذشته است، او اگر اشتباهی به این بزرگی هم بکند که تحت هر قانونی در تعریف خیانت ملی می آید، بازهم او مستحق نرمی است- عفو می شود و یا نه! این مسئله منحصر به اوضاع و حالات جماعت است مگر عفو بهتر از جزا و رها کردن بهتر و افضل از قیدو بند نمودن است.... حقیقت این است که نبی کریم صلی الله علیه وسلم در احتساب و تعزیر نهایت نرم و در عفو کردن نهایت فیاض بودند.

مشاورت

بعد از ذکر نرمی و عفو، قرآنکریم یک پهلوی دیگر سیرت آن حضرت صلی الله علیه وسلم را بیان می کند و آن اینکه ایشان در تمام مسایل تحریک اسلامی و تا پایان عمر رفقای خود را در فیصله های خویش شریک نمودند و از آن ها مشوره گرفتند. و بر(شاور هم فی الامر) تمام سیرت شان گواه است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم به مشورۀ آن ها محتاج نبود. از یکسو رهنمایی وحی الهی به ایشان می رسید و از سوی دیگر سینۀ مبارک شان از علم و استعداد فیصلۀ درست علماً و حکماً مملو بود. لاکن هیچ جماعتی تا آن وقت ترقی نمی تواند که

1- تفهیم القرآن ج5 ص333 به حوالۀ مسلم، ابو داود، ترمذی و غیره.

اعضای آن در فیصله های جماعت شریک نباشند. در سیرت آن حضرت صلی الله علیه وسلم واقعات بیشماری از این قبیل وجود دارد که ما چند واقعۀ مهم را ذکر می نمائیم:

بعد از تشریف آوری آن حضرت صلی الله علیه وسلم به مدینۀ منوره نخستین مسئله در موقع غزوۀ بدر پیش آمد. در آن هنگام قوت نظامی ضعیف، تعداد افراد کم و قوای سواره به هیچ برابر بود. مهاجرین خانه و کاشانۀ خود را ترک نموده آمده بودند و با انصار بیعت بر این بود که در صورت حملۀ دشمن به مقابله خواهند پرداخت. یک سو قافلۀ تجارت و در سوی دیگر لشکر مسلح قریش قرار داشت. تقاضای حکمت عمل طویل المدت دعوت و تحریک این بود که با لشکر مقابله شود، تا قوت کفر و باطل سرکوب گردد و مشیئت الهی نیز همین بود. در چنین لحظات اگر آن حضرت صلی الله علیه وسلم فیصلۀ خود را شنوانده و حکم می دادند، اصحاب جان نثار در تعمیل آن کوتاهی نمی کردند. مگر ایشان مهاجرین و انصار را جمع نموده و مسئله را در برابر آن ها مطرح نمودند.

از مهاجرین حضرت مقداد بن عمرو رضی الله عنه عرض نمود: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم به هر سویی که رب تو حکم می دهد به هما سو حرکت نمائید ما با شما هستیم. ما چون بنی اسرائیل نمی گوئیم که برو تو و رب تو هردو بجنگید ما اینجا نشسته ایم. نه ما می گوئیم که شما و رب شما هردو بجنگید ما با شما جان های خود را قربان می کنیم تا آنگاه که یک چشم هم از ما در گردش باشد.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم تا آنگاه فیصلۀ خود را

اعلان نکردند تا آنکه از انصار حضرت سعد بن معاذ رضی الله عنه گفت: ای رسول الله هر آنچه شما اراده کرده اید به آن عمل کنید، قسم به ذاتی که شما را به حق فرستاده اگر ما را با خود در کنار ساحل بحر ببرید و خود در بحر داخل شوید، ما با شما یکجا در آب داخل می شویم و از جمع ما هیچکسی عقب نخواهد ماند. بعد از آن چهرهٔ پر نور آن حضرت صلی الله علیه وسلم باز شد و ایشان مقابله با لشکر را فیصله و اعلان نمودند.

در هنگام غزوهٔ احد(3 هـ) وقتی این سوال مطرح شد که از داخل شهر به دفاع پرداخته شود یا بیرون شهر جنگ نمائیم. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فیصلهٔ این امر را هم به مشورهٔ همراهان خود گذاشت.

به اساس یک روایت فیصلهٔ این امر به رأی اکثریت آن نوجوانان احساساتی عملی شد که از اشتراک در جنگ بدر باز مانده و حالا برای نمای جان نثاری خود ناقرار بودند. بنا بر این برای مسلمانان نقصان نیز عاید شد.

غزوهٔ احزاب(5 هـ) وقت خیلی حساسی بود- همهٔ اعراب باهم اتحاد نموده، آمده بودند و مدینه را در محاصره کشیدند. قبل از این برای آمادگی دفاعی بعد از مشورهٔ عمومی به رأی سلمان فارسی با حفر نمودن خندق عمل شد. در عقب قلعه های یهودی ها قرار داشت و هر آن خطر خیانت آن ها موجود بود، بلکه قریش با آن ها مذاکرات داشت و این یهودی ها برای فسخ معاهده با مسلمانان آماده شده بودند.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم با درک نزاکت اوضاع با

بنو غطفان مذاکرات صلح را آغـاز کـرد و قـرار شـد کـه یـک سـوم حصهٔ پیداوار مدینه را گرفتـه و همراهـی بـا قـریش را تـرک نماینـد و با مسلمانان صلح نمـوده واپـس برونـد. مگـر در ایـن معاملـه هـم آن حضـرت صـلی الله علیـه وسـلم قبـل از امضـای معاهـده بـا اصحاب خود به مشوره نشستند. از انصـار سـعد بـن عبـاده و سـعد بن معاذ رضی الله عنهما پرسـیدند کـه یـا رسـول الله صـلی الله علیـه وسلم این طرح شـما اسـت یـا حکـم الله تعـالی. فرمودنـد: نـه ایـن طرح من است تا شما را از ایـن بـن بسـت نجـات بـدهم و از قـوت دشمن کاسـته شـود. هـردو سـردار گفتنـد، آنگـاه کـه مـا مسـلمان نبودیم این قبیلـه نتوانسـته از مـا خـراج بگیـرد، حـالا کـه مسـلمانیم چگونه به آنها خراج بپردازیم؟ با ایـن اظهـار آن هـا مسـودهٔ معاهـده را پاره کردند که هنوز بر آن امضـاء نشـده بـود. چنـین نبـود کـه بـر آن حضـرت صـلی الله علیـه وسـلم عجـز طـاری شـده بـود، مگـر مشورت آن عمل عاقلانه بـود کـه از آن غایـهٔ محـو اندیشـهٔ صـلح و احیاء و پختگی عـزم جنـگ حاصـل شـد، مـردم پـر عـزم شـدند و نیروی تازه یافتند.

آن حضـرت صـلی الله علیـه وسـلم در تمـام همچـو معـاملات بجای نفاذ حکم خویش مانند یـک حکمـران جـابر و یـا یـک رهبـر قدرتمند، در هر مسـئله و فیصـله همراهـان خـود را شـریک نمودنـد. حالانکه اگر کدام مقـام رهبـری مسـتحق آن باشـد کـه خـود فیصـله صادر نموده و آن را نافذ سازد و مـردم هـم بـا دل و جـان فیصـلهٔ او را قبول نمایند، همانا پیامبر علیه السـلام بـود. زیـرا کـه اوشـان یـک رهبر معمولی نبودند بلکه رسول الله تعالی بودند.

در مجــالس مشــاورتی شــرکاء بــا کمــال آزادی حــرف مــی زدند، رأی خود را ابراز مــی داشــتند، بحــث اســتدلال مــی کردنــد، و بر آنهــا هیچگونــه قیــدو بنــدی نبــود. منــافقین هــم در ایــن مجــالس شرکت مــی کردنــد، هــدایاتی کــه قــرآن کــریم در ایــن رابطــه مــی دهد، از آن ماحول این مجالس به خوبی انــدازه شــده مــی توانــد کــه عموماً در چنین مجالس به مشــاهده مــی رســد... یکــی بــه آواز بلنــد و چیغ و غوغا بــرای قبولانــدن حــرف خــود کوشــش مــی نمایــد و اصرار میکند که حرف او شــنویده شــود و ســخن او مقــدم بــر حکــم الله و رسول قــرار بگیــرد. در آن موقــع چــرب زبــانی، ارائــهٔ دلایــل، سوگند های مکرر و تقاریر پرتکلف هم بکار گرفته می شود[1].

تواضع

سخن آخر کــه مــن مــی خــواهم بــه آن ایــن تــذکره را خاتمــه دهم این است که نبی کــریم صــلی الله علیــه وســلم هیچگــاهی و بــه هیچ نوعی و از هیچ لحاظ خــود را نســبت بــه همراهــان خــود فــایق و برتر نشان نمی دادند. در حالیکه اگــر چنــین مــی کردنــد هــم بجــا بود زیرا که ایشــان نســبت بــه همــه مســتحق تفــوق بودنــد. او علیــه السلام صرف یک انسان نبــود، بلکــه رســول الله و ســینهٔ شــان مهــبط وحی بود و بر او علیه الســلام مــردم اطــرافش پروانــه وار جــان مــی دادند.

لاکن آن حضرت صلی الله علیــه وســلم همیشــه تواضــع اختیــار نمــوده و بــا عمــوم همراهــان خــویش چــون آن هــا نشســت و

1- الحجرات: 1-3.

برخاست وگشت و گـذار مـی نمودنـد، چـون آنهـا مـی خوردنـد و می نوشـیدند و مـی پوشـیدند و از هـیچ نگـاه خـود را از اصـحاب خود ممتاز نه نمودند. هرگاه شـخص ناشـناس در مجلـس شـان مـی آمد مجبور بود که بپرسد محمـد علیـه السـلام کـدام اسـت؟ تعظیمـاً ایسـتادن در برابـر خـود را منـع فرمـوده بـود. و اگـر کسـی از روی تعظیم بیشـتر از حـد ایشـان را توصـیف میکـرد، او را سـرزنش مـی فرمود. کسی گفت کـه محمـد علیـه السـلام از موسـی علیـه السـلام افضـل اسـت، او را منـع فرمـود. کسـی گفـت اگـر الله بخواهـد و محمد بخواهد، او را از این گفتار منـع کـرد. از تعظـیم زیـاد خـویش منع کـرده و فرمـود کـه اصـل تعلـق و شـیفتگی بایـد بـا الله تعـالی باشد.

آرزوی دل

سخن آخر اینکه سیرت، شخصیت و اخلاق محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم همان نوری است که باید آنهایی که در راستای دعوت و تحریک روان اند، چراغ خود را از آن روشن نمایند.

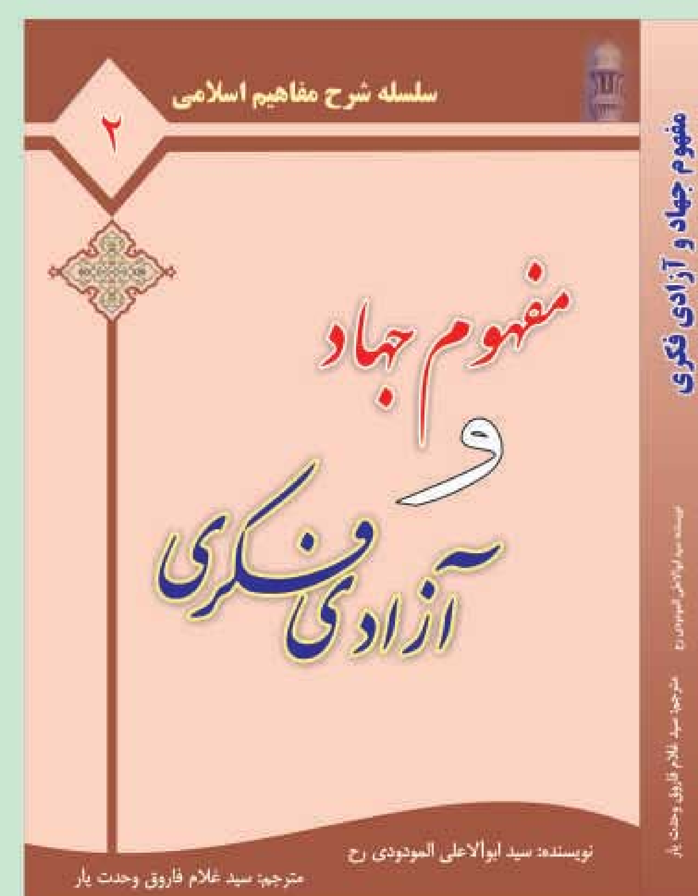
از ما هیچکسی حتی خواب رسیدن به مقام بلند آن حضرت صلی الله علیه وسلم را هم دیده نمی تواند. مگر چونکه نمونۀ کامل این دعوت و تحریک اوشان اند، بدین لحاظ هرقدر از این نور اخلاق قلب و زندگی عملی خود را روشن کنیم، هرقدر به اوشان علیه السلام نزدیک شویم، به همان اندازه رب ما با ما محبت می کند، ضعف ما را به قوت مبدل نموده و قصور ما را عفو می فرماید و ما را به فوز و فلاح دنیا و آخرت سرفراز می نماید.

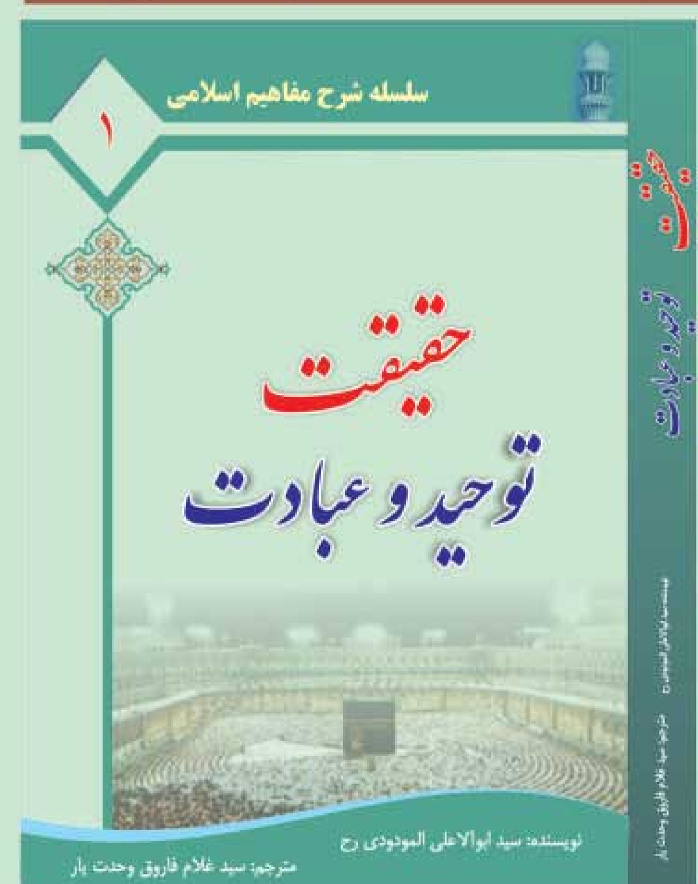
﴿ قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ ٱللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣١﴾ ﴾[1]

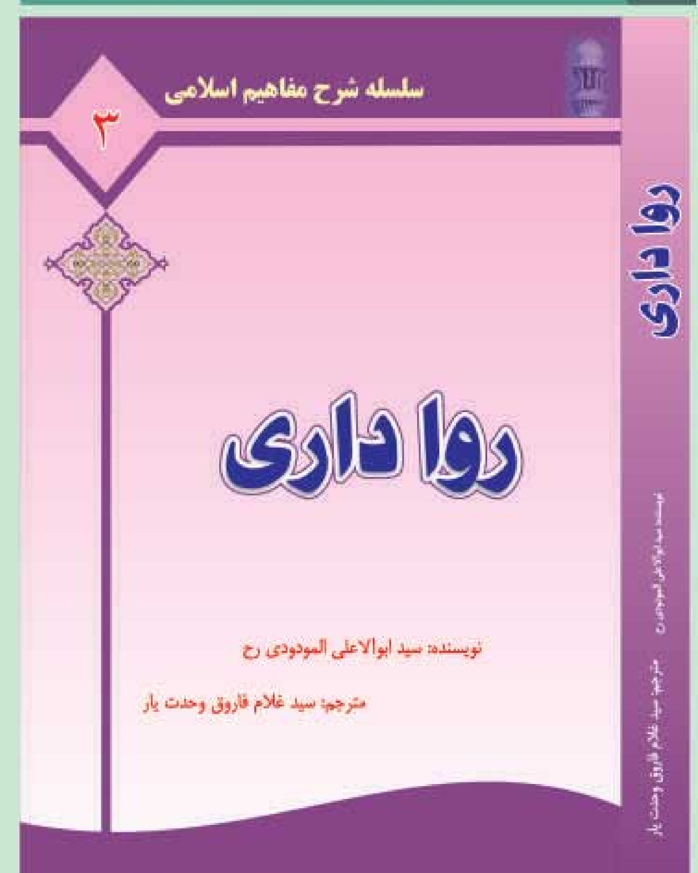
ترجمه: بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است (31)

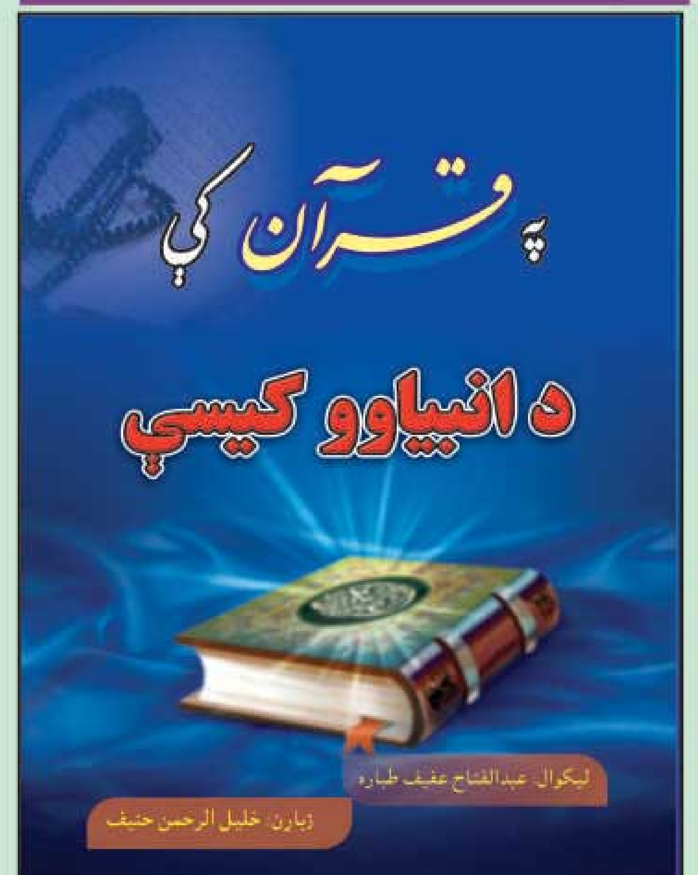
فهرست موضوعات

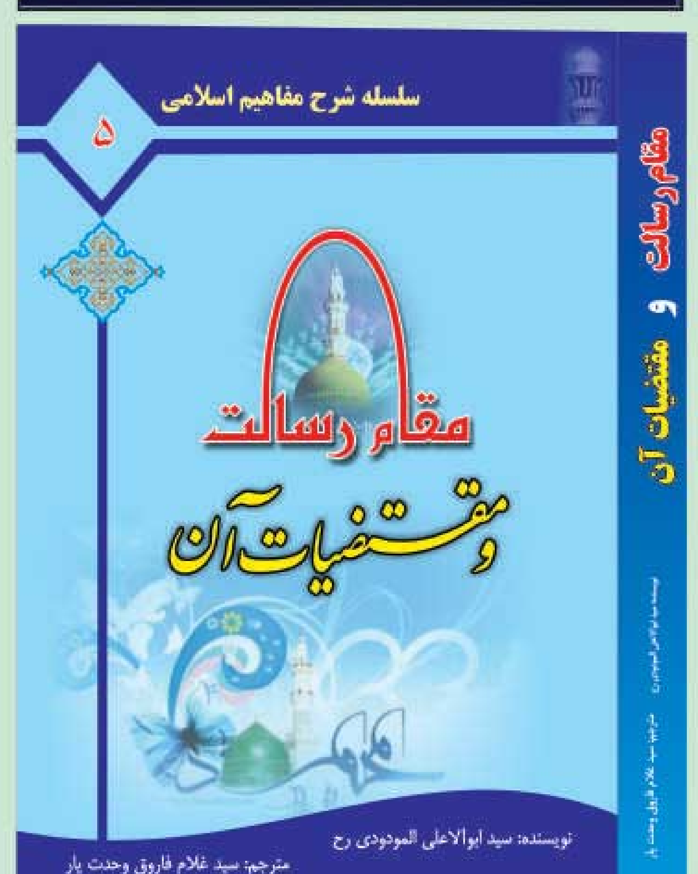
1 - آل عمران: ٣١.







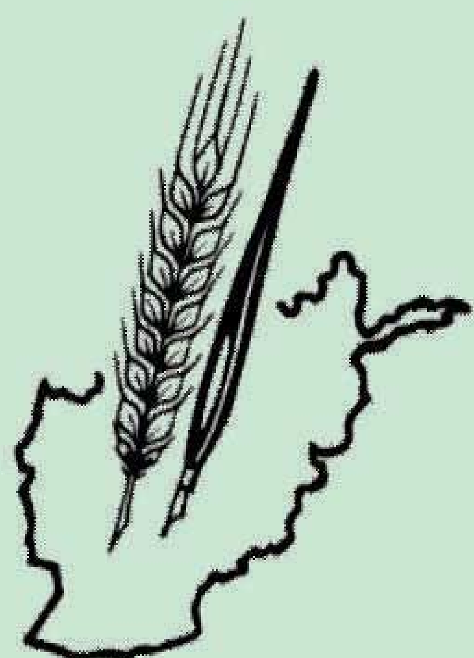




جمعیت اصلاح و انکشاف اجتماعی افغانستان

بخش فرهنگی و نشرات

سلسله اصلاح افکار



(۱۶۳)

جمعیت اصلاح و انکشاف اجتماعی افغانستان یک نهاد تربیتی، اصلاحی، ازاد و غیر دولتی میباشد که بخاطر پخش و نشر فهم اصیل اسلامی، مبارزه با افکار غیر اسلامی، رشد و تقویه فرهنگ اسلامی و ارزشهای افغانی در عرصه اصلاح فرد، خانواده و جامعه فعالیت می کند.

جمعیت اصلاح در بخش های زیر فعالیت می نماید:

فرهنگی و نشرات (هفته نامه اصلاح ملی، ماهنامه ژوند، آذان و قافله رادیویی صدای اصلاح وسایت اصلاح اون لاین WWW.ESLAHONLINE.NET)

تعلیمی (لیسه عالی اصلاح، دارالمعلمین اصلاح ودارالعلوم فخری مرکز تعلیمی ابو یوسف)

انکشاف مهارت ها *علمی و تحقیقاتی *فعالیت های عمومی

خدمات اجتماعی *جوانان *خواهران

ادرس دفتر مرکزی: کابل، تایمنی وات، چهار راهی حاجی محمد داد سرک چهار، تیلیفون: ۰۲۰-۲۲۰۴۳۰۵

دفتر بخش فرهنگی و نشرات:

کابل، تایمنی وات، چهار راهی حاجی محمد داد سرک چهار

تیلیفون: ۰۷۹۹۳۹۴۰۱۵

جلال آباد: عقب ریاست اطلاعات و کلتور.

تیلیفون: ۰۷۹۹۲۷۶۵۶۹ — ۰۲۰-۲۲۰۴۳۰۶

لغمان شهرمهترلام تیلیفون: ۰۷۹۹۴۴۲۹۲۰

کندهار: شهرنوسرك هرات مقابل صالون خوشبخت سوري مينه دفتر ساحوي جمعيت اصلاح

تیلیفون: ۰۷۰۰۳۰۸۲۷۱

لوگر: بازار واغجان تیلیفون: ۰۷۷۵۴۱۳۸۷۴

کونر: اسدآباد مقابل ریاست معارف تیلیفون: ۰۷۰۰۶۴۲۱۱۳

هرات: جادهٔ بانک خون، بالاتر از تالار قمر، گذر هشت بهشت انجمن اخلاق و معرفت تیلفون: ۰۴۰۲۲۸۴۳۷

هرات: انتشارات بعثت، شهر نو مقابل پارک فرهنگ، تیلفون: ۰۷۹۷۴۴۶۴۹۷

